

خدای قدیرِ مکشوف در انظار ما

فرازهایی از کلام را یادداشت کرده‌ام که مایلم در مورد آنها با شما صحبت کنم، به خدا توکل می‌کنم تا تلاش‌های اندک ما را مبارک سازد.

۲. باری، این سؤال برای بسیاری پیش آمده است که چرا تا این اندازه عجیب و پر سر و صدا هستیم. می‌دانید، این مجمع متفاوت از مجامعی است که مردم به دیدن آن عادت کرده‌اند. عموماً همه چیز، روالی از پیش مشخص و حاضر و آماده دارد. از بدو راه اندازی این مجامع، این سعادت نصیب شده که به دفعات در آن شرکت کنم و وقتی به این مجامع می‌آیم، خودمان به زحمت می‌دانیم که قرار است چه کنیم. ما فقط می‌آیم و خویش را تسلیم می‌کنیم. می‌دانیم تنها کاری که باید کرد، همین است. و خود خدا مابقی آن را به عهده می‌گیرد. و همین نکته ما را تبدیل به انسان‌هایی با رفتار و کردار نامعمول کرده است.

۳. روزی کسی گفت: «می‌دانید، واقعاً که شما جماعت عجیب و غریبی هستید.» پاسخ دادم: «بسیار خوب، گمان می‌کنم همین‌طور باشیم.»

۴. و یکی از آن مجمع‌ها را به خاطر می‌آورم. یک بار برادر تروی ماجرای یک آلمانی را برایم تعریف کرد که می‌گفت تعمید روح‌القدس را دریافت کرده است. و روز بعد، در فروشگاه‌ای که مشغول کار بود، دست‌هایش را برافراشت و خداوند را حمد گفت و به زبان‌ها تکلم کرد و سر و صدایی وحشتناک به پا کرد. نهایتاً کارفرمایش از راه رسید و گفت: «هائینی، چه شده است؟»

۵. گفت: «من نجات پیدا کرده‌ام.» گفت: «قلبم سرشار و لبریز از شادی است.»

۶. گفت: «خوب، حتماً همراه آن دار و دسته‌ی بی‌عقل بودی.» [واژه‌ی nut هم معادل مهره‌های مورد استفاده در اتصالات است و هم کنایه از آدم بی‌عقل، در این متن به تناوب هر دو معنی به کار رفته است- گروه تألیف]

۷. گفت: «بله. جلال بر خدا!» گفت: «خداوند را به خاطر وجود افراد بی‌عقل مهره صفت شکر.» گفت: «اتومبیل را بردار و پایین جاده ببر.» گفت: «حالا اگر تمام مهره‌هایش را برداری، دیگر چیزی جز مشت‌های آهن قراضه باقی نمی‌ماند.» و این درست... می‌دانید این حرف تقریباً درست است.

۸. یک روز در کالیفرنیا بودم و داشتم در خیابان‌های لس آنجلس می‌گشتم، مردی را دیدم که روی سینه‌اش یک علامت گذاشته بود، یعنی /نینجا و نوشته

بود: «من دیوانه‌ی مسیح هستم.» و همه به او نگاه می‌کردند. متوجه شدم وقتی رد شد، عده‌ای برگشتند تا او را نگاه کنند. بنابراین من هم مسیر نگاه بقیه را تعقیب کردم. روی... پشتش نوشته بود: «شما دیوانه‌ی چه کسی هستید؟» آری. به گمانم هر کدام از ما برای دیگری به گونه‌ای عجیب و غریب هستیم.

۹. اما، جهان بر مدار رسومی معین حرکت می‌کند تا وقتی که چیزی متفاوت ظهور کند و آن را غریب و نامعمول جلوه دهد و مردم هم به این باور برسند که این رویه اشتباه است. و معمولاً خدا ناگزیر می‌شود چنان نامعمول عمل کند تا بتواند مردم را مجدداً به کتاب مقدس بازگرداند.

۱۰. می‌توانم تصور کنم که نوح هم برای روزگار علم‌گرایی که در آن به سر می‌برد، موجودی بی‌عقل محسوب می‌شد، چون آنها می‌توانستند ثابت کنند که در آسمان‌ها آبی وجود ندارد. اما خدا گفت که [آب] سرازیر خواهد شد. بنابراین نوح با ایمان به چنین چیزی و موعظه‌ی آن، به فردی بی‌عقل تبدیل می‌شد.

۱۱. و می‌توانم تصور کنم که وقتی موسی به مصر رفت، او هم از دید فرعون به نوعی بی‌عقل بود. اما یادتان باشد که فرعون هم از دید او بی‌عقل به شمار می‌آمد. بنابراین آنها... این چیزی است که درمی‌یابیم.

۱۲. حتی عیسی را هم بدعتگذار و مرتد شمردند. درست است. مارتین لوتر هم از دید کلیسای کاتولیک بی‌عقل بود. همان‌طور که جان و سلی از دید انگلیکان‌ها بی‌عقل به شمار می‌آمد. می‌دانید، با این حساب، تقریباً وقت آن شده تا سر و کله‌ی یک بی‌عقل دیگر پیدا شود. آیا این‌طور فکر نمی‌کنید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین" - گروه تألیف] اما پیش از آنکه یک ناقص‌العقل ظهور کند و بتوان از مهره‌ها سخن گفت اول باید پیچ و اتصالاتی در کار باشد تا بتواند همه‌ی آنها را به هم جفت و جور کند.

۱۳. بنابراین، نوح یک مهره بود... در واقع مهره، پیچ را می‌گیرد و می‌کشد، تا چیزی را به هم متصل کند و چیزی را نگه دارد. بنابراین نوح به خاطر اینکه همانند یک مهره بود؛ قادر بود هر کس که مایل به ایمان آوردن بود را به سوی کشتی بکشاند، یعنی به محلی خارج از محدوده‌ی دآوری‌ها.

۱۴. شاهدیم که موسی کلیسا را به واسطه‌ی همین خصلت مهره بودن، به بیرون از مصر می‌کشاند. درست است.

۱۵. فکر می‌کنم اکنون نیز به یک مهره نیاز داریم تا عروس را از دل کلیسا بیرون بکشد. اینک نیازمند چیزی هستیم، یک شخص دیگر، و با این حساب، ما مردمانی بس عجیب هستیم. گمان می‌کنم امشب، اگر خدا بخواهد، سعی

خواهم کرد تا چند نگاشته که بر این اندیشه صحه می‌گذارند را قرائت کنم و برای دقایقی به شما بگویم و نشان دهم که به چه سبب چنین مردم عجیبی هستیم.

۱۶. حال بیاییم به نگاشته‌های مقدس رجوع کنیم و نگاهی به فیلیپیان باب ۲ آیات ۱ تا ۸ بیندازیم و همچنین دوم قرنتیان ۳: ۶ را از نظر بگذرانیم. و با ایمان به کلام خدا، این فرازها را بخوانیم.

۱۷. و حال پیش از خواندن، بیایید سرهایمان را برای دعا خم کنیم.

۱۸. پدر آسمانی بزرگوار، امشب به راستی مردمانی سعادت‌مند هستیم زیرا می‌توانیم در این عصر، روزگار بگذرانیم و شاهد اموری باشیم که هم اینک در جریان بوده و در حال وقوع هستند، و نیز این مهم را می‌دانیم که زمان آمدن عیسی برای بردن عروس خود نزدیک و قریب‌الوقوع است. خداوندا، این امر در دل‌هایمان شور و هیجان‌ها برمی‌انگیزاند! و همان‌طور که مشغول ورق زدن صفحات هستیم، دعا می‌کنیم تا آنچه در پس این متن و موضوع است و در واقع فحوای مطلب را در اختیارمان بگذاری. و باشد که روح‌القدس آن امور نیک که مقبول پروردگار می‌افتد و پسندیده‌ی اوست را بر قلب‌های ما مکشوف نموده و بنمایاند. زیرا در نام عیسی می‌طلبیم. آمین.

۱۹. می‌دانید، فکر می‌کنم از شما بخواهم کاری انجام دهید. من معمولاً چیزهای عجیبی می‌خواهم و امیدوارم این خواسته‌ی من خیلی هم عجیب نباشد. اما موقع ادای سوگند وفاداری به پرچم و میهن، همگی می‌ایستیم. و موقع عبور پرچم، می‌ایستیم، این کاری است که باید کرد. می‌ایستیم تا ادای احترام کنیم. پس بیایید ایستاده دوم قرنتیان ۳: ۶ را قرائت کنیم.

که او ما را هم کفایت داد تا عهد جدید را خادم شویم، نه حرف را بلکه روح را زیرا که حرف می‌کشد، لیکن روح زنده می‌کند.

اما اگر خدمت موت که در حرف بود و بر سنگ‌ها تراشیده شده با جلال می‌بود، به حدی که بنی‌اسرائیل نمی‌توانستند صورت موسی را نظاره کنند به سبب جلال چهره‌ی او که فانی بود،

چگونه خدمت روح بیشتر با جلال نخواهد بود؟

زیرا هرگاه خدمت جلال با قصاص باشد، چند مرتبه زیاده‌تر خدمت عدالت در جلال خواهد افزود.

زیرا که آنچه جلال داده شده بود نیز بدین نسبت جلالی نداشت به سبب این جلال فایق.

زیرا اگر آن فانی با جلال بودی، هر آینه این باقی از طریق اولی در جلال خواهد بود.

پس چون چنین امید داریم، با کمال دلیری سخن می‌گوییم.

و نه مانند موسی که نقابی بر چهره‌ی خود کشید تا بنی‌اسرائیل تمام شدن این فانی را نظر نکنند؛

بلکه ذهن ایشان غلیظ شد زیرا که تا به امروز همان نقاب در خواندن عهد عتیق باقی است و کشف نشده است و فقط در مسیح باطل می‌گردد.

بلکه تا امروز وقتی که موسی را می‌خوانند نقاب در دل ایشان برقرار می‌ماند.

لیکن هرگاه به سوی خداوند رجوع کنند، نقاب برداشته می‌شود.

اما خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است.

لیکن همه‌ی ما چون با چهره‌ی بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال به جلال به همان صورت متبدل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است.

۲۰. و همچنین فیلیپیان ۲، از ابتدای آیه‌ی ۱ تا آیه‌ی ۸ را می‌خوانیم.

بنابراین اگر نصیحتی در مسیح، یا تسلی محبت، یا شراکت در روح، یا شفقت و رحمت هست،

پس خوشی مرا کامل گردانید، تا با هم یک فکر کنید، همان محبت نموده، یکدل بشوید و یک فکر داشته باشید.

و هیچ چیز را از راه تعصب و عجب مکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید.

و هر یک از شما ملاحظه‌ی کارهای خود را نکند، بلکه هر کدام کارهای دیگران را نیز.

پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود؛

که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد،

لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛

و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.

۲۱. دعا کنیم.

۲۲. پدر آسمانی، کلام شکوهمندی که امشب از کتیبه‌ی قدسی تو قرائت شد را چنان در قلب‌هایمان به واقعیت بدل کن که هنگام خروج از اینجا، مثل آنها که از عموآس می‌آمدند، بگوییم: «آیا دل در درون ما نمی‌سوخت وقتی که در راه با ما تکلم می‌نمود؟» زیرا به نام عیسی می‌طلبیم، آمین.
بفرمایید بنشینید.

۲۳. باری، این از آن مباحث عجیب است، اما فکر می‌کنم که در این موقعیت پرداختن به آن، بسیار مناسب است. دلم می‌خواست در مورد این موضوع: **"خدای قدیرِ مکشوف در انظار ما"** سخن بگویم.

۲۴. باری، اشتیاق و عطش دیرینه‌ی انسان برای پی بردن به اینکه از کجا می‌آید، آمدنش بهر چیست و به کجا می‌رود، به قدمت وجود خود انسان برمی‌گردد؛ تنها یک نفر پاسخش را می‌داند و آن هم کسی است که او را به اینجا آورده است. انسان همواره خواهان رؤیت خدا بوده است.

۲۵. از همان عهد عتیق شاهدیم که خدا خویش را از بی‌ایمانان پنهان می‌کند. خدا شیوه‌ی نامعمول برای تعامل و رفتار با انسان‌ها دارد. او خویش را از بی‌ایمانان پنهان و بر ایمانداران مکشوف می‌نماید. این کاری است که خدا انجام می‌دهد. عیسی، پدر را شکر گفت زیرا: «این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشت و به کودکان مکشوف فرمود.» و با این حساب می‌دانیم که خدا، در ذات خود، تغییر نمی‌کند، او همواره کار خود را به همان شکل انجام می‌دهد. شاهدیدیم که در ملاکی ۳ گفت: «من پهوه، تبدیل نمی‌پذیرم.» بنابراین او همواره بر همین مبنا و اصل عمل می‌کند.

۲۶. حال یکی از قدیمی‌ترین متن‌های کتاب مقدس را مورد توجه قرار دهیم. ایوب یکی از پارساترین مردان روزگار خویش بود، مردی کامل از منظر فرامین الهی، یک خادم نجیب و درستکار، یک خادم شریف، تا حدی که خدا درباره‌ی او گفت: «روی زمین کسی چون او نیست.» اما... او در مقطعی خواهان رؤیت خدا می‌شود. می‌دانست که خدایی وجود دارد و حس می‌کرد دلش می‌خواهد او را رؤیت کند، یا اینکه راهی منزلش شود و بر در بکوبد و بگوید: «می‌خواهم با تو صحبت کنم.» بعد هم بنشیند و با او گفتگو کند، به همان شکلی که ما این کار را می‌کنیم.

۲۷. ما صاحب ادراک هستیم. برای همین است که به این مجامع می‌آییم و اندیشه‌های خویش را ابراز می‌کنیم. و وقتی درباره‌ی مسائل با یکدیگر گفتگو

می‌کنیم، درک متقابل بهتری پیدا می‌کنیم. و واعظان همین کار را می‌کنند. مردم از هر سخنی که باشند همین کار را می‌کنند، یعنی بر سر مسائل گفتگو می‌کنند.

۲۸. خدا چنان برای ایوب واقعی بود که دلش می‌خواست ببیند که آیا می‌تواند برود و بر در خانه‌اش بکوبد و گفتگویی با او داشته باشد.

۲۹. و ما شاهدیم که خدا با او سخن گفت، لکن از پس پرده‌ی حجاب. حجابی که او را مستور کرده بود، به شکل گردباد بود. او به ایوب گفت که کمر خود را ببندد؛ قرار بود با او سخن بگوید، مثل یک انسان. و او در یک گردباد فرود آمد و با ایوب سخن گفت. و به واسطه‌ی گردباد به ایوب شناسانده شد، با این حال، ایوب قادر نبود به طور دقیق او را رؤیت کند. او تنها می‌توانست صدای زوزه‌ی بادی که در میان درختان می‌پیچید را بشنود. و صدا از میان گردباد خارج شد، اما خدا در پس حجاب گردباد بود.

۳۰. در آفریقای جنوبی واژه‌ی *آمویا* به معنی «نیروی نادیده» به کار می‌رود.

۳۱. و این نیروی نادیده‌ی درون گردباد، صدایی شنیدنی و قابل استماع داشت. او با ایوب سخن گفت اما ایوب هرگز شکل او را ندید. لکن، او برای ایوب، توسط حجابی که به شکل گردباد بود، مستور شده بود.

۳۲. در ادامه می‌بینیم که موسی، یکی از بزرگترین انبیا کتاب مقدس، یکی از خادمان برگزیده، منتخب و از پیش تعیین شده‌ی خدا هم مشتاق رؤیت او می‌شود. او بسیار به خدا نزدیک بود و شاهد صدور اعمال عظیم بسیار، توسط دست سرّی او بود که پیشاپیش او می‌رفت و کارهایی که تنها خدا به آن توانا بود را به جا می‌آورد. یک روز او خواهان رؤیت خدا می‌شود، و خدا به او گفت: «برو، و بر صخره بایست.»

۳۳. و در حالی که موسی بر صخره ایستاده بود، او را در حال گذشتن دید. و گفت: «به قامت یک انسان می‌ماند، انسانی از پشت سر.» با این حال او خدا را ندید. او تنها حجاب خدا را رؤیت کرد.

۳۴. کتاب مقدس می‌گوید: «کسی هرگز خدا را ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.» موسی او را در پس یک حجاب و در شکل یک انسان [یا مستور در حجابی به شکل انسان] رؤیت کرد. نکته‌ای که به آن پی بردیم این است که یهوه عهد عتیق همان عیسی عهد جدید بود.

۳۵. در پاورقی کتاب مقدسی دکتر اسکافیلد به واژه‌ای برمی‌خوریم که «تغییر شکل» را تداعی می‌کند، یعنی واژه‌ی یونانی *ان مورفه* [εν μορφη] که به

معنى «نادیده، رؤیت‌پذیر گشت» است. چیزی که نمی‌توانست... می‌دانیم که آنجاست. آن... چیزی که نادیدنی و رؤیت‌ناپذیر است اما با این حال می‌دانیم که آنجاست. و آنجا که تغییر شکل می‌دهد و مرتبه‌ی *ان مورفه* را اختیار می‌کند، یعنی اینکه از ساحت مافوق طبیعی به ساحت طبیعی تغییر حالت داد.

۳۶. به بیان دیگر، او نقاب خود را عوض کرد. مثل یک نمایش است. او در حال ایفای نقش بود. و در یونان به این شکل بود که وقتی هنرپیشه‌ای نقابش را تغییر می‌داد دلیلش این بود که او باید در یک نمایش، در نقش‌ها و قطعه‌های مختلفی بازی می‌کرد.

۳۷. در دبیرستان دخترم که اینجاست یک نمایشنامه اجرا کردند. و یکی از پسرانی که می‌شناسم در چهار بخش، ایفای نقش کرد اما هر بار به پشت صحنه می‌رفت و نقابش را عوض می‌کرد تا در قالب شخصیتی دیگر ظاهر شود.

۳۸. باری، اگر نبوت‌های عهد عتیق در رابطه با آنچه مسیح قرار بود باشد را مورد توجه قرار دهید، و آن را با زندگی عیسی مقایسه کنید، آنگاه دقیقاً درمی‌یابید که عیسی چه کسی بود. او صرفاً یک انسان عادى نبود. او خدا بود به صورت *ان مورفه*. او از هیئتی مافوق طبیعی به هیئت طبیعی یک انسان تغییر حالت داد. با این حال او خدا بود، خدای آشکار گشته در جسم، در حجاب یک جسم، حجابی از جنس جسم.

و به عهد عتیق دقیق شوید.

۳۹. من- من- من می‌دانم که امشب دارم با مخاطبانی بعضاً سر در گم، از نقاط مختلف جهان صحبت می‌کنم. و اینجا هستیم تا بفهمیم چه می‌کنیم؟ چه هستیم؟ رهسپار کجایم؟ چه اتفاقی در حال رخ دادن است؟ معنی تمام این وقایع چیست؟

۴۰. و حال شاهدیم که شما آقایان و خانم‌های یهودی، و خاخام‌هایی که در معبد هستند، اگر در روزگاران گذشته به جای سنت‌ها، در کتاب مقدس دقیق شده بودید، هویت عیسی را می‌شناختید. [به این شکل] هرگز او را بعزبول نمی‌خواندند. هرگز او را به صلیب نمی‌کشیدند. اما تمام این امور باید به اجرا درمی‌آمد. این بخشی از یک نمایش بود. و در این مورد خاص، آنها کور بودند.

۴۱. شبیه جریانی است که بسیاری از شما آقایان و خانم‌های هم سن و سال من یا مسن‌ترهایی که امشب اینجا هستید، آن را تجربه کرده‌اید. یادتان هست که سال‌ها پیش اینجا در آمریکا چینی‌هایی بودند که... این ماجرا موقعی به ذهنم آمد که داشتم با برادری که تازه در اینجا به من معرفی شد، گفتگو می‌کردم. آن چینی‌ها به این شکل عمل می‌کردند... آنها انگلیسی بلد نبودند و رختشوی‌خانه‌ها

را اداره می‌کردند. ممکن بود برای لباس‌های خود به آن رختشوی‌خانه‌ها مراجعه کنید. متصدیان چینی رختشوی‌خانه یک برچسب برمی‌داشتند و آن را به گونه‌ای مشخص پاره می‌کردند. قسمتی از برچسب را شما برمی‌داشتید و قسمت دیگر را آنها. وقتی برای تحویل لوازم خود برمی‌گشتید، آن دو قسمت باید مکمل و با هم جفت و جور می‌شدند. و اگر کاملاً با هم جور در نمی‌آمد... نمی‌توانستید به هیچ شکل دیگر آن را جعل و شبیه سازی کنید، چون یک قسمت دست او بود و قسمت دیگر دست شما. و اگر شبیه سازی می‌شد... آن موقع حق داشتید آنچه به شما تعلق داشت را طلب کنید. و شما وقتی به مال خود می‌رسیدید که بخش دیگر قرارداد را داشتید.

۴۲. و امشب هم چنین است، وقتی بخش دیگر قرارداد را در اختیار داشته باشیم. خدا پسر خود را در جلجتا به دو نیم کرد و جسم را به عنوان قربانی بالا برد و روح را، که زمانی در یک انسان، یعنی در عیسی، زیسته بود به سوی ما بازفرستاد. همین خدا امشب در پس یک حجاب و در شکل روح‌القدس حضور دارد. این دو تکه باید به یکدیگر بپیوندند، و آنگاه شما بخشی از قرارداد می‌شوید. وقتی خدا خویش را انسان ساخت، چنین عمل کرد تا نزد بشر بهتر شناخته شود.

۴۳. چند سال قبل داشتم یک قصه می‌خواندم. و در این قصه آمده بود که یک پادشاه بزرگ والا تبار... نامش را از یاد بردم. البته اصل حرفم درباره‌ی این قصه نیست. شاید این ماجرا یک داستان خیالی است اما ما را به نکته‌ای می‌رساند و زمینه را برای مطالبی که قصد دارم بگویم، آماده می‌کند. این پادشاه، شاهی بزرگ منش و به قدری دوستدار اتباع تحت امرش بود که روزی در برابر محافظ و درباریان خود گفت: «امروز آخرین باری است که تا سالیان بسیار مرا می‌بینید.»

۴۴. و محافظ و اشراف دربار گفتند: «پادشاه عزیز، چرا این حرف را می‌زنی؟ آیا عازم کشور بیگانه‌ای هستی، جایی که بدل به یک غریبه می‌شوی؟»

۴۵. گفت: «نه، اینجا می‌مانم» گفت: «بیرون می‌روم تا میان مردم عادی تحت امرم باشم. قرار است دهقان شوم. با تبر، هیزم خواهم شکست. همراه زحمت کشان، کار زمین می‌کنم و بیل می‌زنم. کنار آنها که تاک را هرس می‌کنند، تاک را هرس خواهم کرد. یکی از آنها خواهم شد تا آنچه می‌کنند را بهتر لمس کنم. آنها را دوست دارم. دوست دارم شخصاً آنها را بهتر بشناسم. آنها مرا نخواهند شناخت. اما با این حال مایلیم آنها را به این سبک و سیاق بشناسم.»

۴۶. و صبح روز بعد در حضور نمایندگان و درباریان و تمامی افرادش، تاجش را برداشت و روی تخت گذاشت، ردایش را از تن درآورد و لباس روستایی بر تن کرد و به میان مردم عادى رفت.

بارى، به این ترتیب در این حکایت کوتاه به نکاتى درباره‌ی خدا پی مى‌بریم.

۴۷. آنها به پادشاه گفتند: «پادشاهها، ما تو را مى‌خواهیم. تو را دوست داریم. دوست داریم شاه بمانی.» اما او مى‌خواست یکی از آنها بشود تا آنها را بهتر بشناسد و آنها نیز بهتر او را بشناسند و بدانند او به راستى کیست. این‌طوری هویت واقعى‌اش در معرض دید آنها قرار مى‌گرفت.

۴۸. و این کارى است که خدا کرد. او تغییر ظاهر داد تا از جایگاه یهوه خدا بودن، یکی از ما شود تا بتواند رنج بکشد، طعم مرگ را بچشد، با نیش مرگ آشنا شود و مجازات مرگ را بر خود بگیرد. او تاج و ردای خود را کنار گذاشت و یکی از ما شد. او پاها را در کنار فرودستان شست. همراه فقرا در چادرها ساکن شد. کنار محرومین در بیشه‌ها و خیابان‌ها خوابید. او یکی از ما شد، تا ما را بهتر دریابد و ما نیز بهتر او را دریابیم.

۴۹. بارى، بنابراین فکر مى‌کنم دریافتیم که با تبدیل صورت خود، دست به چه کارى زد. اگر دقت کرده باشید، او با سه نام می‌آید که هر سه، بر جایگاه پسری دلالت می‌کنند. او تحت نام پسر انسان، پسر خدا و پسر داود می‌آید. او به عنوان پسر انسان آمد.

۵۰. بارى، در حزقیال ۲: ۳ یهوه خودش، حزقیال نبی را با نام «پسر انسان» خواند.

۵۱. پسر انسان به معنی «یک نبی» است. او باید به این شکل ظهور می‌کرد تا آنچه در تثبیه ۱۸: ۱۵ گفته شد به انجام برسد، جایی که موسی گفت: «یهوه خدایت نبی‌ای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد کرد.» او هرگز خود را پسر خدا نخواند. او در اشاره به خود، تعبیر «پسر انسان» را به کار می‌برد، چون آمدن او باید با آنچه در نگاشته‌های مقدس اعلام شده، همخوانی داشته باشد. می‌بینید؟ آن دو تکه کاغذ پاره شده، یعنی نبوت عهد عتیق و شخصیت خودش، باید دقیقاً بر هم منطبق می‌شدند. با این حساب او در شکل پسر انسان ظهور می‌کند.

۵۲. و شاهدیم که پس از مرگ و خاکسپاری و قیامش در روز پنطیکاست، در مقام پسر خدا می‌آید؛ خدا، روح، در شکل روح القدس. او چه کرد؟ او تغییر

شکل داد و در ظاهری متفاوت خود را به قومش شناسانید. مثل روح القدس که خداست، او آمد تا در خلال اعصار در مقام پسر خدا عمل کند، روح القدس.

۵۳. اما در دوره‌ی سلطنت هزار ساله، او در مقام پسر داود می‌آید تا بر تخت سلطنت داود جلوس کند. اوست که باید صاحب تخت سلطنت داود شود. اینک او بر تخت پدر نشسته است. و او گفت: «هر که غالب آید این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنانکه من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم.» می‌بینید، او در دوره‌ی هزاره، پسر داود خواهد بود. این چیست؟ همان خدا که تمام مدت، نقاب خود را تغییر می‌دهد.

من برای خانم خود، شوهر هستم.

۵۴. به این نکته دقت کرده‌اید؟ زن اهل فنیقیه صوریه گفت: «پسر داود بر من رحم کن.» این مسئله به هیچ وجه اثری بر او ندارد. او حقی نداشت تا عیسی را با این عنوان خطاب کند. نمی‌توانست بر مبنای عنوان پسر داود، ادعایی بر عیسی داشته باشد. او برای یهودیان پسر داود است. حال زمان آمدن... اما بعد که او را «خداوند» خواند، چون او خداوندش بود، خواستش اجابت شد.

بله، او تنها هیئت خود را تغییر می‌دهد.

۵۵. باری، من در خانه‌ی خود در آن واحد، سه جایگاه شخصیتی مختلف دارم. خانم در منزل می‌تواند حقوق و تعهداتی معین را از من به عنوان شوهر، مطالبه کند. اما دخترم که آنجاست نمی‌تواند حقوق و تعهدات شوهر را از من مطالبه کند؛ من پدرش هستم. و نوه‌ی کوچکم که آنجاست، من پدرزرگش هستم و بنابراین حق ندارد مرا پدر بخواند. من پدر او نیستم. پسر، پدر اوست. من پدرزرگش هستم. اما من همچنان همان آدم هستم.

۵۶. و خدا چه می‌کند، هیئت خویش را تغییر می‌دهد تا خود را به این نسل و این قوم بشناساند. و این نکته‌ای است که امشب قرار است به آن پی ببریم. قرار است خدا از چه راه و به چه شکلی خویشتن را به مردمان این روزگار بشناساند؟ او نقاب خود را عوض می‌کند، او نقش خود را عوض می‌کند، اما ماهیت خود را عوض نمی‌کند. سرشت و طبیعت خود را تغییر نمی‌دهد. او فقط نقابی را با دیگری تعویض می‌کند. او چنین می‌کند تا به گونه‌ای ساده‌تر خویش را بر مردم مکشوف نماید تا بدانند او کیست و چیست.

۵۷. در عبرانیان باب ۱ می‌خوانیم: «خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود عیسی، متکلم شد.»

۵۸. بارى، وقتى عیسی روی زمین بود تعبیر «خدایان» را در مورد «انبیا» به کار برد. «آنانى را که کلام خدا بر آنها نازل مى‌شود "خدایان" خواند. و ممکن نیست که کتاب محو گردد.» این گفته‌ی اوست. گفت: «آیا کسى را که پدر تقدیس کرد و به جهان فرستاد، بدو مى‌گویید کفر مى‌گویی از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟» مى‌بینید؟

۵۹. کلام خدا برای هر عصر، متناسب با آنچه باید باشد، تخصیص یافته است. و عیسی تحقق تمام نبوت‌ها بود. «در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است.» در وی بود. او همانی است که در یوسف بود، همانی که در ایلیا بود، همانی که در موسی بود، همانی که در داود بود، یک پادشاه طرد شده.

۶۰. قوم خودش، او یعنی پادشاه، را رد کرده بود. و او از محوطه‌ی کاخ خارج شد، و یکی از آدم‌های کوچک پریشانی که در آن حوالی می‌گشت و حکومت و نظامش را دوست نداشت به او ناسزا گفت. محافظ، شمشیرش را کشید و گفت: «چرا این سگ مرده، پادشاه آقايم را دشنام دهد؟ مستدعی آنکه بروم و سرش را از تن جدا کنم.»

۶۱. و احتمالاً داود آن موقع متوجه نبود چه مى‌کند، اما او مسح شده بود. گفت: «بگذارید دشنام دهد زیرا خداوند او را گفته دشنام دهد.» پادشاه طرد شده، بر بلندای تپه‌ای مى‌رود و بر اورشلیم مى‌گرید.

۶۲. آیا به این نکته دقت کرده‌اید؟ چند صد سال پس از این واقعه، در خیابان‌ها به پسر داود ناسزا گفتند، و او نیز بر روی تپه‌ای که در همان کوه بود، رفت؛ پادشاه طرد شده از آن بالا به اورشلیم مى‌نگرد و فریاد بر مى‌آورد: «ای اورشلیم چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال‌هایش جمع مى‌کند، و نخواستید!»

۶۳. او هرگز طبیعت و ماهیت خود را تغییر نمی‌دهد، زیرا عبرانیان ۱۳: ۸ مى‌گویند: «او دیروز، امروز و تا ابد همان است.» خدا جسم پوشید تا ما را فیه دهد و از قید گناه آزاد کند. برای همین هیئت خود را تبدیل کرد و تغییر ظاهر داد تا یک انسان شود.

۶۴. در یوحنا ۱۲: ۲۰ مى‌خوانیم که یونانی‌ها درباره‌ی او شنیده بودند. بارى، کسى نیست که بتواند درباره‌ی او بشنود مگر آنکه در قلبش اشتیاق رؤیت او را داشته باشد. نظیر ایوب و انبیا کهن که همگی شوق رؤیت او را داشتند. بنابراین، آن یونانی آمد تا او را ببیند. آنها نزد فیلیپس از اهالی بیت صیدا رفتند و گفتند: «آقا مى‌خواهیم عیسی را ببینیم.»

۶۵. یونانیان می‌خواستند او را ببینند اما قادر به دیدن او نبودند چون او در معبد انسانی خود بود. «خدا در مسیح بود و دنیا را با خود مصالحه می‌داد.» و بنابراین شاهدیم که یونانیان قادر به دیدن او نبودند.

۶۶. به کلمات و اظهاراتش خطاب به آنها، دقت کنید: «اگر دانه‌ی گندم که بر زمین می‌افتد نمیرد، تنها ماند.» به بیان دیگر از دیدن او در آن هیئت میدل، در پس آن نقاب، ناتوان بودند زیرا او مستور در حجاب جسم بود. اما وقتی آن دانه‌ی گندم بر زمین بیفتد، آنگاه همه‌گونه محصولی از هر نژادی را آورده و به ثمر خواهد نشاند. مسلماً او در آن مقطع خاص برای یهودیان آمده بود. اما دانه‌ی گندم باید بیفتد؛ خدایی مستور در پس حجابی از جنس جسم انسانی. از چشم بی‌ایمانان نهان، اما آشکار گشته بر ایمانداران.

۶۷. در یوحنا باب ۱ آمده: «در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته‌ی پسر یگانه‌ی پدر. پر از فیض و راستی.» پس، در ابتدا کلمه بود. کلمه یعنی اندیشه‌ای ابراز شده.

۶۸. او در ابتدا حتی ایزد هم نبود. باری، [منظور این است که] واژه‌ی انگلیسی *خدا* به معنی «چیزی که مورد پرستش واقع شود» است. این جریان حسابی می‌تواند ذهن را گیج کند. شما می‌توانید از یک شخص خدا بسازید. می‌توانید از هر چیزی خدا بسازید.

۶۹. اما در عهد عتیق و در پیدایش باب ۱ آمده، «در ابتدا *خدا*»، واژه‌ی به کار رفته "**الوهیم**" است. *الوهیم* یعنی «خود- موجودیت یابنده، از خود هستی یافته» و چه تفاوتی میان واژه‌ی "**الوهیم**" و واژه‌ی "**خدا**" که ما به کار می‌بریم، وجود دارد. *الوهیم* یعنی «از خود هستی یافته».

۷۰. ما نمی‌توانیم «خود- موجودیت یابنده» باشیم. نمی‌توانیم قادر مطلق، بر همه چیز توانا، همه جا حاضر و دانای کل باشیم. **الوهیم** بیانگر تمامی این ویژگی‌هاست. نمی‌توانیم چنین باشیم. درختی که آن را به خدا تبدیل می‌سازید یا آن ساختمان، از خود هستی و موجودیت نیافته است.

۷۱. در ابتدا خدا خود، حیات بود؛ آن یگانه جاوید. صفات و ویژگی‌هایی در وی بود که به کلمه بدل گشتند، و کلمه جسم شد. عیسی منجی و رهاننده بود. و *رهاندن* یعنی «بازآوردن». و اگر باید چیزی را بازآورد و بازگرداند، پس برای بازآوردن و بازگرداندن، باید جایی وجود داشته باشد. با توجه به این

نکته، همه‌ی مردم قادر به رؤیت آن نخواهند بود، چون در ابتدا همه‌ی مردم در افکار خدا نبودند. می‌بینید؟

۷۲. به کاهنان بنگرید. وقتی دیدند که او خودش و آنچه هست را دقیقاً در راستای کلام می‌نمایند، گفتند: «این بعزبول است.» و این جریان معلوم می‌کرد طبیعت خودشان از کجا سرچشمه می‌گیرد. آنها در پیروی از اندیشه‌ی مدرن آن روزگار عمل می‌کردند.

۷۳. اما وقتی نشان مسیحایی خود را به آن زن بدکاره که کنار دروازه دیده بود، نمایند و اعمالش را به او بازگو کرد. آن زن گفت: «آقا، می‌بینم که نبی هستی. می‌دانیم که وقتی مسیح ظهور کند همه‌ی این چیزها را به ما باز خواهد گفت.» آن زن او را به عنوان مسیح، به عنوان مسح شده، بازشناخت زیرا تمامی فضایل و معیارهای قید شده در کلام را داشت. آیا این‌طور نیست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین" - گروه تألیف] دو تکه کاغذ با هم جور درمی‌آمدند. گفت: «می‌دانیم وقتی مسیح بیاید.»

۷۴. باری، چه بسا خدا مثل یک قالب‌ساز این و آن را با هم ترکیب کرده و در هم آمیخته باشد تا صدایی مخصوص از ناقوس تولید شود. اما وقتی عیسی برگشت و گفت: «من که با تو سخن می‌گویم، همانم»، سخنی از «بعزبول» به میان نیامد. آن زن سبوی خود را رها کرد، به طرف شهر دوید و گفت: «بیباید مردی را ببینید که همه‌ی کارهایی که کرده بودم را به من بازگفت. آیا این همان مسیح موعود نیست؟» می‌بینید؟

۷۵. حال، حاصلش چه بود؟ یعنی از کنار هم گذاشتن و تطبیق روایات نگاشته‌ی مقدس با تجربه‌ای که عیسی برای او به جا گذاشت، چه چیز حاصل می‌شد؟ حاصلش مسیح موعود بود. آیا دقت کرده‌اید که گناهانش سریع بخشیده می‌شوند چرا که از ابتدا نجات پذیر بود و از ابتدا جایی در اندیشه‌های خدا داشت، پس او را نجات داد، یا به تعبیری دیگر، او را بازآورد پس از آنکه آشکار شدن نگاشته‌ها را دید و شاهد بود که یهوه چه بود و که بود.

۷۶. حال، اگر عیسی با پیغام نوح آمده بود، مؤثر واقع نمی‌شد. ساختن کشتی و انداختنش به دریا کارایی نمی‌داشت. اما این نوح قسمتی از خدا بود. او به شکلی غیر متعارف عمل کرد چون خودش نامعمول و غیر متعارف بود و دلیل نامتعارف بودن پیغامش این بود که کلامی آشکار گشته بود.

۷۷. او نمی‌توانست با پیغام موسی بیاید، چون کارایی نمی‌داشت. موسی، خدا بود که در قسمی آشکار گشته بود. او کلام بیان شده و ظهور و بروز یافته

برای آن ایام بود، اما عیسی نمی‌توانست با آن بیاید. کتاب مقدس هرگز نگفت که او به آن شکل خواهد آمد.

۷۸. اما وقتی آمد، ظهور و بروزش دقیقاً به همان شکلی بود که عهد عتیق گفته بود، و با این حساب همه‌ی آنها که نجات‌یافتنی بودند به آن حقیقت ایمان آوردند، چرا که آنها بخشی از افکار و اندیشه‌های خدا بودند. آنها که از ابتدا صفات او بودند جسم گشته، نجات‌پذیر شده و به خدا بازگردانده شدند. «به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند»، چون آنها نجات‌یافتنی بودند. آنها از ابتدا بخشی از ظهور و بروز بودند.

۷۹. اگر بشود کمی در این نقطه مکث می‌کنیم تا چنانچه امکانش باشد امشب به این نکات بیندیشیم، یعنی به پیغام زمان، و به اندیشه‌های ظهور و بروز یافته و بیان شده‌ی یهوه. همان‌طور که به ما گفته‌اند: «پیش از بنیاد عالم، نام ما در دفتر حیات برّه قرار داده شده است.» پس، همان‌طور که در ابتدا گفتیم، می‌توانیم دو طرف را ببینیم، و مشخص شود که به چه سبب برای همدیگر این قدر عجیب و نامعمولند. باید چنین باشد. همواره به همین شکل بوده. همواره به این شکل بوده و همیشه به همین ترتیب خواهد بود. «او کلمه بود. و کلمه جسم شد و میان ما ساکن شد.»

۸۰. حال، خدا در... شاهدیم که او در عهد عتیق در آشکال مختلف بر قوم خود ظاهر شد و خود را در پس حجاب پوست خزهای کهنه پنهان کرد. خدایی که بر کرسی رحمتش، پشت پوست خز مستور شده است. و شاهدیم که وقتی سلیمان، هیکل خداوند را تقدیم کرد، جایی که آن پوست خزها آویزان بودند یعنی همان حجاب؛ به چه سان خدا در قالب ستون آتش و در هیئت یک ابر می‌آید و به آن پشت می‌رود و خویش را در حجابی مستور می‌کند، پنهان از دید جهان بیرون. اما بنی‌اسرائیل به ایمان می‌دانست که او آن پشت است. آنها، بی‌اعتنا به آنچه اهالی جهان کفر می‌گفتند، می‌دانستند که او آنجاست. او از بی‌ایمان‌ها پنهان بود. اما ایماندار، به ایمان می‌دانست که او آن پشت است. آنها صاحب رحمت بودند. او بر تخت رحمت خود که سرّی عظیم بود، جلوس فرموده بود.

۸۱. می‌دانید، در عهد عتیق رفتن به پشت آن پوست، در حکم مرگ بود. اما اینک ماندن پشت آن یعنی مرگ. در آن دوران، ورود به قلمرو جلال وی به منزله‌ی مرگ بود اما اینک دور ماندن از قلمرو جلال او، به منزله‌ی مرگ است. و صد البته این اتفاق زمان پاره شدن پرده در جریان واقعه‌ی جلجتا، آنجا که پرده‌ی کهنه پاره می‌شود، رخ داد. اکنون بیرون از محضر وی ماندن،

معادل مرگ است. در گذشته ورود به محضر وی، معادل مرگ بود. می‌بینید؟ تغییر از این رو به آن رو بوده است، و شما باید نگاشته‌های مربوطه را ببینید تا بدانید در کدام دوره روزگار می‌گذرانیم.

۸۲. باری، وقتی پرده در جریان واقعه‌ی جلجتا پاره شد، کرسی رحمت به وضوح در معرض دید قرار گرفت. (اما چه اتفاقی رخ داد؟ این بار جایش در جلجتا بود، آویزان مانده و خون چکان.) آنها سال به سال خون را برمی‌داشتند و می‌توانستند در موعد تطهیر مقدس و آیین پاشیدن خون بر کرسی رحمت، راهی اندرون حجاب شوند... اما آنجا خدا با قدرت عظیمش و به وسیله‌ی صاعقه، پرده‌ی کهنه‌ی پوست خز را از بالا تا پایین می‌شکافت و کرسی رحمت در معرض دید قرار می‌گیرد.

۸۳. بره‌ی حقیقی و راستین خدا در جلجتا به شکل آویزان در معرض دید همگان قرار گرفته بود، کرسی رحمت راستین همانجا بود، آنجا که خدا خودش بها را پرداخت و یکی از ما شد و خویش را به عنوان یک انسان آشکار نمود تا با ما آشنا شود و ما با او آشنا شویم. در آن روز کفاره، کرسی رحمت در معرض دید کل بنی‌اسرائیل قرار داشت.

۸۴. اما دریغا که سنت‌های پدران کلیسا در آن روزگار، کرسی رحمت واقعی را از انظار مردم مخفی نگه داشت. اگر کتب را شناخته بودند درمی‌یافتند که هر قطعه‌ای با دیگری جور درمی‌آید، مثل برجسب چینی. نبوت عهد عتیق باید محقق می‌شد و شد. و اگر کتب را به آنها آموخته بودند، قادر به رؤیت کرسی رحمت می‌بودند. در اینجا آمده است: «تا امروز وقتی موسی را می‌خوانند، نقاب بر دل ایشان برقرار می‌ماند.» قادر به رؤیت آن حقیقت نیستند.

۸۵. و آنکه رنج می‌کشید و کفاره می‌داد، خدا بود. او کرسی رحمت راستین بود که به طور کامل در معرض دید بود. مثل آن سرود که می‌خواندیم:
نیک بنگرید او را که به تماشا نهاده‌اند.

خودش است، همان فاتح قادر،

همو که پرده را دوپاره کرد.

۸۶. ببینید، او به عنوان کرسی رحمت آمد و به حالتی آویزان به وضوح در معرض تماشای جماعت قرار گرفت. اما آنها، تحت تأثیر افکار عمومی ...

۸۷. حال، آقایان، خانم‌ها و نمایندگان حاضر در این مجمع، قصد دارم بی‌پرده این مطلب را بیان کنم. اما، از منظر امروز، از منظر آنچه امروز و برای

امروز هستیم، ترسم این است که سنت‌های پدران، یعنی پدران کلیسایی، آن حقیقت را از نظر بسیاری از مردم پنهان نگاه داشته باشد. از وقتی روح‌القدس، همان‌طور که نبوت شده بود، در این ایام آخر آمد و پرده شکافته شد، مردمان بسیاری برآند تا به سنت‌های پدران خود بچسبند. برای همین است که از رؤیت شادی، آرامش و اموری که کلیسا در حد زیاد از آن برخوردار است، ناتوانند. حال آنکه این امور در معرض دید آنهایی که ایمان دارند، قرار گرفته است.

او کلام را مخفی نموده، کلام موعود این روزگار را.

۸۸. حال، سنت‌ها باعث به وجود آمدن یک حجاب شده است. آنها می‌گویند که روزگار معجزات سپری شده است. در آریزونا، جایی که زندگی می‌کنم، آقای با من صحبت کرد، مردی فرهیخته و با فرهنگ. جلسه‌ای در رامادا داشتم. و در مجمع بازرگانان انجیل تام، جایی که خداوند عیسی حضور یافت و اعمال عظیم بسیار به جا آورد، مشغول صحبت بودیم. و این آقای محترم مسیحی پیش من آمد و گفت... یک خادم کلیسا بود، یک انسان خوب... گفت: «برادر برانهام شما سعی دارید چیزی از جنس عصر رسولان را به مردم القا کنید.» گفت: «در حالی که عصر رسولان به سرآمده است.»

۸۹. گفتیم: «از شما استدعا دارم نشانم دهید عصر رسولان در کجای نگاشته‌های مقدس به سرآمده است.» گفتیم: «عصر رسولان در روز پنطیکاست آغاز شد و ... پطرس در روز پنطیکاست گفت: "زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه آنانی که دورند، یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند." چه موقع به سر آمد؟ اگر خدا هنوز کسی را می‌خواند، پس عصر رسولان همچنان پا برجاست.»

۹۰. وقتی عده‌ای می‌کوشند با سنت‌های قدمای خود بر مردمان بسیار، چشم بند ببندند، همین حکایت باقی است یعنی درست مثل گذشته. از همین روست که نمی‌توانید بفهمید چرا جماعتی به این اندازه به وجد آمده و شور و اشتیاق و هیجان دارد. و این گردهمایی‌ها برای دیگران بس عجیب و نامعمولند، چون آن سدها را در هم می‌شکنند. آن حجاب‌ها را برمی‌دارند تا ورود به محضر خدا را تجربه کنند، جایی که وعده‌ی آشکار شده‌ی این ساعت را می‌بینند که در برابر مردمان مشکوف گشته است. آنچه خدا وعده داده است را می‌بینند.

۹۱. در یونیل ۲: ۲۸ او وعده داد که: «در روزهای واپسین، باران آخر را بر مردمان خواهد ریخت.» به گمانم واژه‌ی یونانی‌اش *kenos* است به این معنی که او خویش را «خالی» کرد. نه البته در آن معنی که ممکن است بپنداریم،

یعنی به این شکل که چیزی درون کسی بوده که آن را خالی کرده است؛ بلکه به این معنی که او خویشتن را افاضه نمود. [برادر برانهام اینجا از فعل یونانی KEVOW به معنی خالی کردن، استفاده می‌کند- گروه تألیف]

۹۲. او تغییر صورت داد؛ *از مورفه*. او از آنچه بود به آنچه هست، تغییر شکل داد. او هرگز ماهیت خویش را تغییر نمی‌دهد. اما در روز پنطیکاست از هیئت پسر انسان به هیئت پسر خدا تغییر شکل داد. او نه با مردم بلکه در میان مردم آمد، می‌بینید، همان خداست که خدمتش را در این عصر عظیم پیش می‌برد.

۹۳. او در کتاب مقدس نبوت کرده که: «روزی می‌آید که نه روز است و نه شب، اما در وقت شام روشنایی خواهد بود.» آری، از نظر جغرافیایی آفتاب از شرق طلوع و در غرب غروب می‌کند. در تمام مدت همان آفتاب [Sun] است. حال، زمانی آمد که پسر [S-O-N] خویش را در قالب تجلی کلام موعود، به بنی‌اسرائیل که از اقوام مشرق زمین بودند، مکشوف نمود.

۹۴. به قدر کافی تاریکی داشته‌ایم. به حد کفایت هم در میان اصلاحگران نور داشته‌ایم تا کلیساها و فرقه‌ها بسازیم و به آنها ببیندیم و وارد آنها شویم تا کودکان را ببوسیم و بزرگترها را به عقد هم درآوریم و مردگان را دفن کنیم و نظایر این؛ و به طور کلی در کلیسا زندگی کنیم.

۹۵. اما در وقت شام «روشنایی خواهد بود»، گفت: «در وقت شام.» و هیچ نگاشته‌ای نمی‌تواند محو گردد. و همان پسر [S-O-N] که خویش را در روز پنطیکاست افاضه نمود، *kenos [KEVOW]*، وعده داده است که در وقت شام، همین کار را خواهد کرد. می‌بینید؟ این در هماهنگی با وعده است.

۹۶. این یعنی به هم چسبیدن و جفت و جور شدن تکه‌های برجسب. به آنچه در حال وقوع است بنگرید، بر آنچه وعده داده است، دقیق شوید و سپس مشاهده خواهید کرد در کجای کار هستیم. کُل آن را به هم وصل کنید. به این شکل می‌توانید مکشوف و پدیدار شدن آن یگانه‌ی عظیم و قادر را مشاهده کنید. بار دیگر سنت‌ها مردم را نسبت به امور عظیمی که نبوت شده بود، کور کرده‌اند.

۹۷. وقتی موسی از کوه آتشین فرود آمد، چقدر این تصویر زیبا بود!

۹۸. موسی رهسپار مصر شد و به پدران کلیسا گفت که خداوند خدا تحت نام "هستم" با او دیدار کرده است. این نام به زمان حال اشاره دارد؛ نه «بودم، خواهم بود». بلکه، "هستم"، همیشه همان، همان دیروز، امروز و تا به ابد. او زمان حال است... این را می‌شود با عبرانیان ۱۳: ۸ مقایسه کرد: «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است.»

۹۹. کلام نبوت شده همچنان استوار و باقی است. جماعت است که باید تجربه‌ی امروز را با آن کلام از حیث جور درآمدن، تطبیق دهد. اصلاحگران آنچه باید را داشتند، اما اکنون روزگاری دیگر است. همان‌طور که او در آیامی که به زمین آمد، نمی‌توانست به همان شیوه که موسی یا انبیا دیگر آمدند، ظهور کند؛ چون چنین چیزی نبوت نشده بود. در این روزهای واپسین نیز نبوت شده که او به این شیوه خواهد آمد. نمی‌تواند با همان کیفیت دوران نهضت بیداری‌گرایانه‌ی لوتر بیاید. نمی‌تواند با همان شکل و شمایل دوران بیداری و سلی بیاید. اینک وقت بازگشت است. وقت آن است که همه چیز به شکل درخشش آغازین و روشنایی اولیه‌ی پسر بازگردد، به شرایط اولیه.

۱۰۰. چقدر می‌شد بر روی این سخن، نگاشته گذاشت! و شما الهیدان‌ها، از هر جای جهان که هستید، می‌دانید که این امر حقیقت است. یک وعده است. همین است که مردم را تا این اندازه عجیب و غریب می‌کند. همین امر است که آنها را، به تعبیر خودتان، غیرعادی می‌کند. به این دلیل که... حجاب کشف، و پرده‌ی سنت‌ها کنار رفته است و قادر به رؤیت آن امر الهی شده‌اند. او دیروز، امروز و تا ابد همان است. می‌بینید؟ این وعده‌ی خداست و نمی‌توانیم بر خلاف جهت آن پیش برویم، زیرا نگاشته‌ها نمی‌توانند محو شوند. بله. شاهدیم که این وعده‌ی اوست. او خود را در قوش خالی کرد یا به قولی افاضه کرد. و او دیروز، امروز و تا ابد همان است.

۱۰۱. پس از آنکه موسی به مصر رفت، گفتنی‌ها را اعلام نمود، پدر نیز پیغامش را با آمدن به کوه سینا در هیئت یک ستون آتش، مورد تأیید قرار داد و کوه را سراپا آتش کرد. آیا به این دقت کرده‌ایم؟ خدا، همان شخص که به او وعده داد را به همراه کلام جلو می‌فرستد. او فرامین را دریافت کرد. و برای داشتن و دریافت فرامین مجبور بود... فرامین همان کلام بودند. کلام هنوز به مردم نرسیده بود. با این حساب کلام همواره بر انبیا نازل می‌شود و او نبی وقت بود.

۱۰۲. مانند عیسی که کلام بود. یحیی یک نبی بود. و عیسی نزد وی که در آب بود، رفت زیرا کلام همواره به گونه‌ای خدشه‌ناپذیر، نزد نبی می‌رود. می‌بینید؟ کلام به همانجا می‌رود.

۱۰۳. بنابراین کلام، بر موسی نازل شد و او فرامین را دریافت کرد و آنها را با خود داشت. حال، چرا؟ پیش از آنکه کلام ارائه و آشکار گردد، موسی مجبور بود چهره‌ی خویش را با نقاب بپوشاند زیرا کلام به طور کامل آشکار

نشده بود. قوم می‌دانست که اتفاقی رخ داده، اما نمی‌دانست چه شده است، چون صدای غرش‌ها و تندر‌ها را شنیده بودند. تا اینکه گفتند: «موسى سخن بگويد و نه خدا.»

۱۰۴. و خدا گفت: «بسیار خوب، همین کار را خواهم کرد. از این پس دیگر به این شکل ظاهر نخواهم شد. یک نبی خواهم فرستاد. و اوست که... من از طریق نبی خود تکلم خواهم کرد.»

۱۰۵. حال، اگر موسی به واسطه‌ی سر و کار داشتن با قانونی طبیعی (نکته‌ای که پولس اینجا در دوم قرن‌تایان آن را برای ما تبیین و مکشوف نمود) مجبور به پوشاندن چهره‌ی خود بود، پس با این حساب، امر روحانی، به مراتب شکوهمندتر خواهد بود و از انظار فرد بی‌ایمان، تا پیش از زمانی که بر وی آشکار گردد، پوشیده‌تر خواهد بود! و چقدر بیشتر... موسی یک شخصیت غیرعادی بود. و چقدر بیشتر این عنوان را به شمایی خواهند داد که حجاب را شکافته‌اید و وارد ستون آتش شده‌اید و با برکت گرفتن بیرون آمده‌اید! و اینک شما مستور هستید. مردم نمی‌توانند آنچه باید را ببینند. قادر به درک آن امر الهی نیستند.

۱۰۶. «اگر آنچه که چنین جلوه و شکوهی داشته، فانی و طبیعی بوده، پس آنچه که از امر مافوق طبیعی سرشته شده باشد، چقدر باشکوه‌تر است! اگر امر طبیعی که انتها و زوالی دارد، باید شکوهمند بوده باشد، به مراتب آن امر الهی که انقضا و پایانی ندارد، شکوهمندتر و پر جلال‌تر است!

۱۰۷. اما کماکان پوشیده است، نه بر ایمانداران بلکه بر بی‌ایمانان پوشیده است. [بی‌ایمان] قادر به رؤیت آن امر الهی نیست. خدا همواره از بی‌ایمانان روی برمی‌گیرد. سنت‌ها در کار پنهان‌سازی آن امر الهی‌اند. همان‌طور که در گذشته بودند، امروز هم هستند.

۱۰۸. امروز حجاب طبیعی جای خود را به حجاب روحانی داده است. و این امر توسط نبی که حامل کلام مکتوب است به اثبات می‌رسد؛ توسط کسی که نبوت می‌کند و به همراه کلام مکتوب می‌آید تا آن را واضح کرده، تبیین نماید.

۱۰۹. آنها می‌دانستند که کلام آنجاست اما از درک معنای آن عاجز بودند. و موسی آن را واضح کرد. گفت: «فرمان این و این را می‌گوید.» او آن را واضح کرد. اما پیش از واضح شدن، در حجاب مستور بود.

۱۱۰. و امروزه روز نیز حکایت همان است و تا وقت واضح شدن، در پس حجاب خواهد بود و بر مردمان پوشیده خواهد ماند. خدا، خدای مستور در

حجابی از جنس جسم انسان، کلام. توجه کنید. حال شاهد آنیم که امر بر بی‌ایمانان پنهان و بر ایمانداران مکشوف گشته بود.

۱۱۱. دقت کنید، موسی باید به تنهایی وارد ستون آتش می‌شد. کسی نمی‌توانست همراه او بیاید. و این نبود... این... و این امر گویای چه نکته‌ای است؟ اینکه با پیوستن به یک گروه پنطیکاستی، به آن امر الهی وارد نمی‌شوید. می‌بینید؟ او هرگز آن را بر یک گروه مکشوف نکرده است. او آن را بر یک فرد مکشوف نمود. و این راه و رسمی است که امروز نیز پا برجاست. می‌گویید: «من متعلق به یک کلیسا هستم. من به این تعلق دارم.» اما این رویه، کارایی نخواهد داشت. ملاحظه می‌کنید؟

۱۱۲. و عاقبت هر که سعی می‌کرد دنبال موسی برود و ادای او را در بیاورد، مرگ بود. امروز هم همین است یعنی مرگ روحانی در انتظار کسی است که در صدد شبیه سازی و تقلید برآید. این همان چیزی است که...

۱۱۳. داریم امشب به همین نکته می‌رسیم، اتفاقی که در میان جماعت‌ها و گروه‌ها رخ داده، رشد مقایسه‌های جسمانی است؛ سعی یکی این است که چنین بنمایاند که دست اندر کار حق است در حالی که نوع زندگی‌اش غیر از این است؛ یعنی به این شکل که می‌تواند [مشروب] بنوشد و سیگار بکشد و خانم‌ها هر طور دلشان می‌خواهند، زندگی کنند و... عاشق دنیا باشند و در خانه تلویزیون تماشا کنند و همچنان خود را پنطیکاستی بخوانند. آنها بر آن هستند تا از اصل، تقلید کنند. اما با این حال، امر هرگز بر آنها مکشوف نگشته است. آنگاه که مکشوف گردد، چنان با شکوه است که وقتی به آن سرزمین الهی راه می‌یابید و در آن گام برمی‌دارید گویی نیرویی وجودتان را از آن چیزها خلاص می‌کند. شما یک حجاب می‌شوید... پس [تقلید و شبیه سازی] کارایی نخواهد داشت. تقلید از آن امر الهی، معادل مرگ بود.

۱۱۴. و همان موسی که در پس حجاب مستور بود، در حکم کلام زنده برای قوم بود. و امروزه روز، آنها که مستور و پوشیده‌اند همان جایگاه را دارند. «آنها رساله‌های نوشته شده‌ای هستند که توسط جمیع آدمیان خوانده می‌شوند.» نه یک رساله‌ی جدید، بلکه رساله‌ای که پیش‌تر نوشته شده، تجلی یافته است. خدا روح خود را بر کسانی که به کلام و وعده‌ی این روز ایمان دارند یعنی بر جمیع آن جسم‌ها و رساله‌های نوشته شده، می‌ریزد. و آنگاه که کسی بر آن شود تا به شکل جسمانی آن را جعل کند، نتیجه‌ی عکس خواهد داد. زندگی شما نشان می‌دهد که چگونه شخصی هستید.

۱۱۵. یک بار پسری به دردرس افتاد. پسر خوبی بود ولی کارش به محکمه و دادگاه کشید. قاضی گفت: «من رأی به مجرمیت تو می‌دهم. باید برایت مجازات حبس ابد در نظر بگیرم.»

۱۱۶. او گفت: «می‌خواهم خودم پرونده‌ام را بررسی کنم.» گفت: «می‌خواهم بروم و سوابق [خوبم] را بازخوانی کنم.»

۱۱۷. گفت: «سابقه‌ای در کار نیست. سابقه‌ی شما همان است که به خاطرش محکوم شده‌اید.»

۱۱۸. امروز هم حکایت همین است، دلیل آنکه کلیسا آن طور که باید پیشرفت نکرد را، باید در سوابق جست. در دروغ. باید خودمان را بیشتر وقف کنیم. باید به او و به او کلام خدا ایمان داشته باشیم. باید بجوییم تا وقتی که آن کلام برای ما ملموس و حقیقی شود. ملاحظه می‌کنید؟ دقت دارید؟ سوابق همان عاملی است که مانع ورود ما می‌شود.

۱۱۹. اما یک بار (برای اینکه شما را از این دور بیرون بکشم) در همان محکمه، پسر بی‌پول مانده بود. قادر به پرداخت هزینه نبود. جریمه‌ای بالغ بر هزاران دلار برایش بریده بودند. اما او برادر بزرگتری داشت که آمد و آن را برایش پرداخت کرد.

۱۲۰. حال ما هم برادر بزرگتری به نام عیسی داریم که پسر خداست. و او آمد تا جریمه‌ی ما را بپردازد، به شرطی که ایمان داشته باشیم و بتوانیم همراه او به آن سوی حجاب، وارد شویم. او شبیه موسی است. عیسی، موسای امروز ماست. موسای مستور در حجاب، کلام زنده برای قوم بود. و امروزه روز عیسی مستور در حجاب، کلام زنده‌ی قومش در کلیساست. روح‌القدس و پسر خدا در میان قوم که کلام را از طریق وعده‌ای که مخصوص این روز است، مکشوف نموده و آن را کاملاً به ظهور می‌رساند. اینک حکایت همان است.

۱۲۱. و به خاطر داشته باشید که موسی این کار را کرد و آن را نه برای همه‌ی جهان بلکه برای قوم خارج شده آشکار نمود، یعنی دسته‌ای مشخص از مردمان، همان کسانی که در واقعه‌ی خروج... بیرون آمده بودند.

۱۲۲. و امروز روح‌القدس مقابل روی آنها که می‌گویند: «شفای الهی حقیقت ندارد»، وقتی برای مشاوره...

۱۲۳. آن روز پزشک یکی از آن بانوان با من تماس گرفت، آنجا چهار، پنج مورد بستری شده بودند، موردهای در آستانه‌ی مرگ، برحسب داده‌ها کار تا

ساعاتی تمام می‌شد، ولی روح‌القدس آنها را شفا داد. دکتر داشت راجع به این قضیه پرس و جو می‌کرد. گفت: «چگونه ممکن است؟ چطور»، گفت: «من-من... این بیمار من است.»

۱۲۴. گفتم: «بود. اما الان دیگر از آن خداست. او اکنون مورد زیر دست خداست.» می‌بینید؟

۱۲۵. بنابراین مشاهده می‌کنید که جریان چیست، این خداست که دعوت به خروج می‌کند تا مردم از پس پرده خارج شوند، پرده‌هایی جسمانی که سعی در تقلید دارند و می‌کوشند اصل را بر پیوستن به کلیسا بگذارند؛ و منظور نه متدیست‌ها، باپتیست‌ها یا پرزبیتری‌ها و مجموع آنها، بلکه کلیساهای پنطیکاستی است. این یک مسئله‌ی فردی است. شما هستید و خدا. شما باید که باید وارد شوید، نه گروه شما، نه کلیسای شما، نه شبان شما، بلکه این شماست که باید وارد شوید.

۱۲۶. دلم می‌خواهد به یک ویژگی دیگر موسی، آنگاه که خارج می‌شود، توجه کنید. با وجود این نکته که او یک نبی و یک مرد بزرگ بود، وقتی همراه کلام بیرون آمد، قوم تغییر و دگرگونی او را به چشم دید. اتفاقی برای او افتاده بود. وقتی به همراه کلام اثبات شده‌ی آن ساعت، به همراه فرامین، بیرون آمد، شخصیتی دگرگون شده بود.

۱۲۷. این اتفاق، آنگاه که از پس پرده‌های انسانی خارج شوید، برای شما هم خواهد افتاد، پرده‌هایی که سبب خندیدن به چنین جلساتی می‌شوند؛ چیزی که باعث می‌شود انسان در مورد مسائلی مثل شفای الهی دچار لغزش شود و بگوید دوران معجزات به سر آمده است. شما از پس آن حجاب انسانی، حجاب سنت، بیرون آمده‌اید و همگان خواهند دانست که اتفاقی برای شما رخ داده است.

۱۲۸. مثل برادر شریف ما جیم براون. تصور می‌کنم اغلب پرزبیتری‌ها می‌دانند که اتفاقی برای او رخ داده است، زیرا او از پس حجاب سنت خارج شد. او چیزی در جماعت دید که او را جذب کرد و به این ترتیب از پس حجاب خارج شد.

۱۲۹. وقتی از پس حجاب بیرون می‌آیید به طور کامل در معرض دید همگان قرار خواهید گرفت و آنها می‌توانند به چشم ببینند که اتفاقی برای شما افتاده است. [اتفاقی از جنس] کلامی که برای بی‌ایمانان در پس حجاب مستور، اما برای ایماندار به طور کامل رؤیت‌پذیر است. «عیسی مسیح که دیروز، امروز و تا ابد همان است.»

۱۳۰. وانگهی، این خدا بود. آنکه در آن ایام ظهور کرد، خدای تجلی یافته در انسان بود، یعنی پسرش که عیسی مسیح باشد. ما به این ایمان داریم. او تنها یک نبی، یک مرد معمولی یا یک انسان معمولی نبود. این خدا بود که در مسیح تجلی می‌یافت؛ خدای در قالبی انسانی؛ پری الوهیت از جهت جسم که در یک انسان ساکن شده است!

۱۳۱. و اینک خدا در انسان‌هاست، پری الوهیت از جهت جسم که در کل کلیسایش ساکن است، خویش را می‌نمایاند و به کلامش جامه‌ی عمل می‌پوشاند.

۱۳۲. و حال شاهدیم که خدا در کلیه‌ی اعصار، آن حقیقت را به پوششی آراسته است. او، یعنی خدا، در پس حجاب، پنهان بوده است.

۱۳۳. این جریان مرا یاد ماجرای که در جنوب کشور رخ داد، می‌اندازد. آنجا خانه‌ای بود که ساکنانش مسیحی بودند. و اهالی این خانه به خدا ایمان داشتند و فکر می‌کردند که خدا آنها را از هر مشکلی محافظت می‌کند. کاری که به واقع می‌کند. و آنها یک کودک داشتند، یک پسر هفت یا هشت ساله. او به مدرسه‌ی یکشنبه می‌رفت و خیلی بچه خوبی بود، ولی سخت از طوفان می‌ترسید، مخصوصاً وقتی به همراه رعد و برق بود.

۱۳۴. آن روز وقتی خبر شفا یافتن آقایی اعلام شد، این داستان را برای او تعریف کردم. همان خادم گفت: «برادر برانهام، آنها از شما خدا ساخته‌اند.»

۱۳۵. خوب، او یک منتقد بود، بنابراین فکر کردم به نحوی سخن را کوتاه کرده و به بحث خاتمه دهم. می‌دانید، نه به قصد رنجاندن اما به نوعی... گفتم: «اگر به فرض این طور باشد، آیا این امر خیلی از آنچه در نگاشته‌ی مقدس آمده، دور است؟» می‌بینید؟ گفتم: «نه، نیست» گفتم: «چون عیسی تعبیر "خدایان" را درباره‌ی انبیا به کار برده است. می‌بینید؟ درست است "خدا"».

۱۳۶. و عده‌ای می‌گویند: «شماها سعی دارید جای خدا را بگیرید.» این مسئله خیلی هم بیراه و دور نیست. همین است. کاملاً. خدای در جسم آشکار گشته، درست همان‌طور که وعده داده بود.

۱۳۷. حال این طور شد که به داستان آن خانواده‌ی کوچک رسیدم. داستان را برایش تعریف کردم. گفتم که یک شب طوفان شد و مادر به پسرش گفت: «حال، پسر جان، از پله‌ها بالا می‌روی و بعد هم روی تختخواب می‌روی.»

گفت: «مامان من می‌ترسم.»

«چیزی نیست که به تو آسیب برساند. برو بالا و بخواب.»

۱۳۸. پسر کوچک رفت همانجا و دراز کشید، در حالی که غرش رعد و برق از آن سوی پنجره‌ها طنین‌انداز بود. و این رفیق کوچک به قدری عصبی شد که سرش را زیر پتو قایم کرده بود اما همچنان می‌توانست صدای برق، یا در واقع نور ساطع شده از برق و آذرخش را از پشت پنجره ببیند و صدای غرش رعد را بشنود. به این ترتیب گفت: «مامان!»

و [مادرش] گفت: «چه می‌خواهی پسرم؟»

گفت: «بیا اینجا و پیش من بخواب.»

۱۳۹. پس او هم مثل هر مادر خوب و متعهدی بالا رفت. آمد و پسر کوچک را بغل کرد. گفت: «پسرم، مامان می‌خواهد کمی با تو صحبت کند.»

گفت: «بسیار خوب، مامان.»

۱۴۰. گفت: «باید این نکته را در ذهنت به خاطر بسپاری. ما مرتب به کلیسا می‌رویم. کتاب مقدس می‌خوانیم. دعا می‌کنیم. ما یک خانواده‌ی مسیحی هستیم. به خدا ایمان داریم.» و گفت: «ما ایمان داریم که در جریان طوفان‌ها و هر چه که پیش می‌آید، خدا از ما حفاظت می‌کند.»

۱۴۱. گفت: «من به همه‌اش ایمان دارم. ولی»، گفت: «وقتی صاعقه این قدر نزدیک است»، گفت: «دل‌م‌خدایی از جنس پوست و جسم می‌خواهد.»

۱۴۲. بنابراین فکر می‌کنم که نه فقط آن پسر کوچک بلکه همگی ما هم چنین حسی داریم. وقتی حضور به هم می‌رسانیم، وقتی برای یکدیگر دعا می‌کنیم، خدایی در هیئت پوست و جسم را متصور می‌شویم.

۱۴۳. و شاهدیم که خدا همواره مجهز به چنین پوسته و پوششی بوده و چنین هیئتی اختیار کرده است. وقتی موسی خدا را رؤیت کرد، او مجهز به یک پوشش بود و به یک انسان می‌ماند. وقتی خدا در پس پرده‌ها بود، مجهز به آن پوشش بود. و امشب خدایی که مستور در کلیسای خویش است، مجهز به آن پوشش است. او دیروز، امروز و تا ابد همان است. این چیزی است که می‌بینیم.

۱۴۴. باری، مانند همیشه، این حجاب که از جنس پوست و جسم است همان چیزی است که سنت‌ها را گرفتار می‌کند. آنها نمی‌توانند ببینند که این خداست که باعث شده مردم به این نحو رفتار کنند. می‌بینید؟ دلیلش این است که خدا در کلیسای خود در یک حجاب مستور است، در یک پوشش؛ پوششی از جنس پوست و جسم. درست است. او از انظار بی‌ایمانان پنهان و بر ایمانداران مکشوف گشته است. بله، آقا.

۱۴۵. حال، وقتی حجاب سنت‌های آنان، یعنی سنت‌های قدما و گذشتگان به واسطه‌ی کلام، پاره و شکافته شد (مسلماً در این روز که امروز باشد) آنگاه آن امور نهفته رؤیت‌پذیر می‌گردند و ما وی را رؤیت خواهیم نمود، یعنی همان ربوبیتی که دیگر بار در جسم انسانی مستور گشته است. عبرانیان ۱ همین را می‌گوید.

۱۴۶. و همچنین پیدایش ۱۸. به خاطر داشته باشید که خدا به صورت یک انسان در آنجا ایستاد و با ابراهیم غذا خورد و سخن گفت و آنچه سارا در خیمه، پشت سرش انجام می‌داد را بازگو کرد.

۱۴۷. و عیسی گفت: «همچنانکه در ایام سدوم شد، بر همان منوال خواهد بود زمانی که پسر انسان ظاهر شود.» فکر کنم در لوقا ۱۷، جایی تقریباً در آیات ۲۰ و ۲۱ است که عیسی گفت: «آنگاه که پسر انسان ظاهر گردد.» یعنی پسر انسان که دیگر بار به کلیسا بازگشته و بر ابنای بشر آشکار می‌گردد؛ نه پسر خدا، بلکه پسر انسان است که مجدداً در روزهای واپسین به کلیسای خویش باز خواهد گشت. و ما می‌دانیم که وعده‌ی او در زمره‌ی وعده‌های خداست.

۱۴۸. در عهد عتیق متوجه‌ی نکته‌ی دیگری می‌شویم. نگاشته‌ای که اینجا یادداشت کرده‌ام، از کتاب خروج است. آن پوست خزهای کهنه چه کاربردی داشتند؟ جلال خداوند را از انظار قوم پنهان می‌کردند. پوست خزها... حتی قوم هم قادر به رؤیت آن حضور الهی نبود، چون پوستی جلویش را گرفته بود. پوست... جلال خداوند در پشت آن پوست بود.

۱۴۹. و اینک جلال خداوند زیر پوست شماس است. درست است. اما سنت‌ها از رؤیت آن عاجزند. در اندرون حجاب و جایی است که کلامش قرار دارد.

۱۵۰. در اندرونی و در پس آن پوست، یعنی آن پوست کهنه‌ی خز چه خبر بود؟

۱۵۱. «هیچ چیز نیکو منظر و زیبایی در کار نبود که مشتاق او باشیم. و بعد، یعنی آنگاه که جسم پوشید و در میان ما ساکن شد، باز هم منظر زیبایی در کار نبود تا مشتاق او باشیم.»

۱۵۲. امروزه روز هم حکایت همان است. در یک آقا یا یک خانم چیز اشتیاق برانگیزی وجود ندارد. لکن اصل آن چیزی است که آن سو و در پس پرده‌ی [وجودش] نهفته است. همین است. می‌گویید: «خوب، می‌دانم که این شخص قبلاً دائم‌الخمر بود. قبلاً این کار را می‌کرد. برایم مهم نیست که قبلاً چه می‌کرده. در پس آن پوست و پوشش، چه خبر است؟ آنچه آنجاست اهمیت دارد. و از همین

چیزهاست که مردم کور می‌شوند. پوست و پوشش مردم را کور می‌کند. می‌بینید؟ آنها می‌گویند: «به خاطر می‌آورم که این خانم در گذشته چنین بوده.» می‌دانم در گذشته چه بوده، اما الان چطور؟ می‌بینید؟

۱۵۳. و آن پوست که روزگاری یک حیوان را می‌پوشاند، اینک به کار پنهان کردن جلال خداوند آمده است، جلالی که در پس آن ساکن شده است. [پوست و پوششی که] قبلاً بر تن یک حیوان بوده، اما اینک مسکن جلال خداوند شده است.

۱۵۴. و امشب پوست [و جسم] شما هم می‌تواند دگرگون شود تا بدل به محل سکونت جلال خدا گردد، یعنی خدایی که در نوع بشر سکنی می‌گزیند.

۱۵۵. توجه کنید. شاهدیم که در پس پوست خزهای کهنه... کلام در آن سو و اندرون آن قرار داشت. علاوه بر کلام، نان تقدیمه هم آنجا بود. و خون بر تابوت عهد پاشیده شده بود. و این نشان از چه چیز داشت؟ اینکه حضور جلال شکینه آنجا را در بر گرفته بود.

۱۵۶. باری، کلام یک بذر است و تا زمانی که نور پسر خدا به آن نخورد، نمی‌تواند محصولی به بار بیاورد. لازم است از نور پسر خدا بر آن بذر بتابد و آن را بارور کند تا بتواند چیزی را پروراند و به ثمر بنشاند. و این تنها راه موجود است. کلام خدا را بردارید، کلام خدا را بگیرید و جذب قلب خویش نمایید و به سوی جلال شکینه گام بردارید. و این کار شما، نان تقدیمه و من را به ثمر خواهد نشانند که تنها نصیب قومی متمایز می‌شود. تنها آنها که مجاز به این کار هستند می‌توانند از آن بخورند، یعنی قومی که این اجازه را یافته‌اند و با آن امر الهی آشنا هستند. پولس گفت: «از جلال تا جلال متبدل می‌شویم.» متوجه هستید، آن قدر این روند و تبدیل ادامه می‌یابد تا نهایتاً به جلال نخستین خود بازگردد.

۱۵۷. درست مثل بذر گل پیچک نیلوفر. بذر گلی که می‌افتد و به دل زمین فرو می‌رود. وقتی دانه‌ی ذرت فرو می‌افتد و وارد خاک می‌شود... نخستین چیزی که پدیدار می‌شود، چیست؟ وقتی سر از خاک برمی‌آورد، شکل یک جوانه کوچک را دارد. و سپس به شکل یک رشته است و از حالت رشته از نو به حالت بذر و دانه‌ی اولیه باز می‌گردد.

۱۵۸. و این دقیقاً روندی است که کلیسا طی کرده است. از ادوار لوتر و ولسلی گذر کرد تا به شکل دانه‌ی نخستین بازگردد، به شکوه و جلال آغازینش، به آن جلالی که در ابتدا داشته است. همان پسری که در مشرق زمین ظهور کرد،

اینک عین همان امور را در سرزمین‌های غربی به ظهور می‌رساند تا [قوش را] از جلال تا جلال متبدل گرداند. و جلوه‌های این دگرگونی و تبدیل، رسیدن از کفرآیینی به لوتر بوده است و سپس از لوتر به وسلی و از وسلی به پنطیکاست، روندی که همین‌طور سیری پیشرونده دارد و از جلال تا جلال متبدل می‌شود تا به تولید آن من پنهان و نهفته منتهی گردد.

۱۵۹. حالا [این محصول] رسیده است و وقتش است که دقیقاً به کیفیت آغازین خود و آنچه در ابتدا بوده بازگردد، به همان خدمتی که داشته؛ همان عیسی، همان قدرت و همان روح‌القدس... روح قدوسی که در روز پنطیکاست نازل شد، همان روح‌القدس است که امروز آشکار شده است و به واسطه‌ی عملش از جلال تا جلال متبدل می‌شویم. و به این ترتیب به اصل خود بازگشته به شکل همان بذر نخست، همراه با نشانه‌هایی چون تعمد روح‌القدس و ظهور مجدد همان آیات و معجزات و همان تعمد و مردمی که به همان شکل رفتار می‌کنند، و قوتی از همان جنس و حسی که ناشی از همان حال و هواست. و این یعنی تبدیل از جلال به جلال. و در مرحله‌ی بعد قرار است: «این جلال دستخوش تبدیل و دگرگونی شود و بدن ما به شکل بدن پر جلال او درآید، همانجا که باید وی را رؤیت کنیم.» این همان چیزی است که ابراهیم رؤیت کرده بود.

۱۶۰. حال توجه کنید. ما شاهد روند این تبدیل بوده‌ایم. پس از واقعه‌ی جلجتا از ما دعوت شده تا در جلال وی سهیم شویم. باری، در اول قرن‌تین ۱۲ آمده: «زیرا که جمیع ما به یک روح در یک بدن تعمد یافتیم.» نه در یک «آب.» «جمیع ما به یک روح تعمد یافتیم.» درست است، به این ترتیب ما بخشی از وی می‌شویم.

۱۶۱. امیدوارم شما را خیلی نگه نداشته باشم، [جماعت می‌گویند: "خیر" - گروه تألیف.] می‌بینید؟ امیدوارم این طور نباشد.

۱۶۲. این جریان درست به یک سمفونی یا اجرای یک نمایش می‌ماند.

۱۶۳. من چیز زیادی درباره‌ی سمفونی‌ها یا نمایش نمی‌دانم. اما تماشاگر این اجرا بودم... دارم درباره‌ی کارمن صحبت می‌کنم که دخترم و دیگران در آن نقش‌آفرینی کردند. آنها در سمفونی کارمن ایفای نقش کردند. آنها بازی کردند. و موسیقی هم داشت- داشت- داشت همان را بازی و وصف می‌کرد.

۱۶۴. وقتی در مسیح از روح‌القدس تعمد می‌گیرید، به همین شکل است.

۱۶۵. حال، بسیاری از شما داستان آن آهنگساز بزرگ روسی که خالق پیتر و گرگ است را شنیده‌اید. و اینکه چگونه با وسایلی چون سنج و همه‌ی آن آلات

دیگر آن اثر را اجرا می‌کنند. هر کس با داستان مورد نظر آشنا باشد و مشغول خواندن [و دنبال کردن] آن از روی کاغذ باشد و همزمان گوشش به سمفونی و چگونگی اجرای نمایش باشد، متوجهی کوچکترین تفاوت‌ها و تغییرات [نسبت به متن اصلی] خواهد شد. کافی است نگاهی به اینجا بیندازند و تغییرات را مشاهده کنند.

۱۶۶. حال اگر خالق اثر چیزی نوشته باشد و دریابیم که درست اجرا نشده است، چه اتفاقی می‌افتد؟ آنگاه متوجه می‌شویم که اتفاقی افتاده است و وقتی مشغول تماشا می‌شویم، چیزی کم است. یک نفر آن را ساخته و پرداخته و نوشته است و سپس سمفونی با نئی اشتباه اجرا می‌شود. هدایت رهبر ارکستر اشتباه بوده است. می‌بینید؟

۱۶۷. برادران لوتری من، برادران بابتیستی من، برادران پنطیکاستی من، مسئله‌ی امروز همین است. برادران من در کلیه‌ی فرقه‌های مختلف، مسئله این است. می‌بینید؟ شما سعی دارید نوت‌هایی که مربوط به گذشته و روزگار لوتر و ولسی و مانند آن بوده را اجرا کنید، در حالی که برگه نوتی که اینجاست نشان می‌دهد که روزگاری دیگر فرا رسیده است. می‌بینید؟ می‌بینید؟ نمی‌توانیم با نوری که از لوتر ساطع شد، زندگی کنیم؛ او یک اصلاحگر بود. بابت نقش‌آفرینی‌اش و سهمی که داشته، قدرانش هستیم اما آن قسمت را قبلاً اجرا کرده‌ایم. ما دیگر به اینجا رسیده‌ایم، یعنی به انتهای کتاب. ملاحظه می‌کنید؟ نمی‌توانیم به آن شکل اجراش کنیم.

۱۶۸. حال، برادران من، تنها به یک شکل قادر به انجام این کار و اجرای درست آن خواهید بود. و شما برادرانی که در جهان و در نقاط مختلف عالمید، باید بگویم که تنها یک راه برای آن رهبر ارکستر وجود دارد. او باید در همان روحی سلوک کند که خالق اثر در آن سلوک کرده بود و آنگاه آن را به چنگ می‌آورد. و وقتی به کلیسا و خود سمفونی می‌رسیم، یعنی به نقطه‌ای که جهان به انتظار این آیات و معجزات نشسته و نظاره‌گر آنهاست؛ در همان موعد که کلیسا و سازنده‌ی اثر و هدایت‌کننده‌ی ارکستر، همگی در روح سازنده‌ی اثر سلوک می‌کنند...

۱۶۹. آنگاه وقتی بگویند: «دوران معجزات گذشته است»، نوت، صحیح نواخته نمی‌شود.

۱۷۰. اما رسیدن به ریتم صحیح و روح راستین آن [سمفونی الهی] جز با فرود آمدن روح آن کس که سازنده‌ی اصلی اثر است، چگونه می‌تواند عملی شود؟ و

آنگاه وقتى بگوئيد: «دوران معجزات هرگز به سر نيامده است»، سمفونى به آواز بلند مى‌گويد: «آمین». وقتى بگوئيم: «عیسى مسیح ديروز، امروز و تا ابد همان است»، سمفونى به ندای بلند مى‌گويد: «آمین». «چون روح القدس بر شما مى‌آید، قوت خواهيد يافت»، سمفونى بلند مى‌گويد: «آمین. متوجه شدم». آن وقت ديگر در اين باره جايى براى حدس و گمان نمى‌ماند. کل سمفونى در هماهنگى کامل با متن كلام است. همين‌طور پيش مى‌رود... [برادر برانهام سه بار دست‌هاى خود را به هم مى‌کوبد- گروه تأليف] همين است. خيره کننده است. رهبر ارکستر و سازنده‌ى اثر بايد در يك روح باشند. و همين‌طور نوازندگان که قرار است آن را اجرا کنند، بايد در يك روح باشند. و دنيا مى‌پرسد که چه خبر است.

۱۷۱. اين کمونيسم که درباره‌اش حرف مى‌زنند و اين مباحث درباره‌ى فرآيند جذب شدن و تمام موارد اين چنينى و تفکيک نژادى، حالم را خراب مى‌کنند. خدا رحم کند! همى اين يابوهای شايع شده، آن هم وقتى آمدن خداوند نزديک است، نشان از اين دارد که نت نادرست در حال نواخته شدن است. از اين مى‌ترسم که صحنه‌گردان... رهبران ارکستر از روح سازنده‌ى اثر، خارج شده باشند.

۱۷۲. وقتى در روح سازنده‌ى اثر سلوک کنيم، يعنى در همان قدرت اصيل الهى که خدا درباره‌ى آن گفت: «مردمان به روح القدس مجذوب شده تا کتاب مقدس را به رشته‌ى تحرير درآورند»، آنگاه شاهد آن خواهيد بود که آن دو تکه کاغذ چينى با هم جور درخواهند آمد، درست مثل ايماندار و کتاب مقدس خدا که بايد با هم هماهنگ باشند، چرا که در يك روح سلوک مى‌کنند. هر دو يك چيز هستند و کاملاً با هم چفت مى‌شوند. نياز امروز ما، هدايت‌کنندگان و رهبران ارکستري هستند که راه بازگشت به كلام را در پيش بگيرند و به آن حقيقت چنان که بيان شده، ايمان داشته باشند آنگاه خود خدا را مى‌بينيد و اين امر به منزله‌ى مکشوف شدن است. اينجاست که نمايش به حقيقت تبديل مى‌شود.

۱۷۳. امروزه روز آنها مى‌گويند: «خوب، او يك خداى تاريخى است. مى‌دانيم که او دريای سرخ را شکافت. او همى اين کارها را کرد. او در آن کوره‌ى آتشين و در کنار آن فرزندان عبرانى بود.» يك خداى تاريخى در صورتى که امروز، همان نباشد، چه فايده‌اى دارد؟ انسان همواره خدا را بابت آنچه کرد، جلال مى‌دهد؛ به آنچه خواهد کرد، مى‌اندیشد ولى آنچه اکنون انجام مى‌دهد را نادیده مى‌گیرد. چنين عمل کردن، امرى است بشرى. برادران من، امروز هم حکايت همان است. درست همان. خداى من!

۱۷۴. بیاپید برگردیم و سمفونی را درست اجرا کنیم، جایی که جهانیان بتوانند ببینند. عیسی گفت: «و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.» و «او دیروز، امروز و تا ابد همان است.»

۱۷۵. و آنگاه که رهبران ارکستر و نوازندگان و سازنده‌ی اثر در روح راستی باشند، همه چیز درست خواهد شد. و دیگر جایی برای حدس و گمان باقی نمی‌ماند و با او هویت می‌یابیم. عبرانیان ۱۳: ۸ می‌گویند: «او دیروز، امروز و تا ابد همان است.»

۱۷۶. در اعمال ۲ ما به او بازشناخته و هویت می‌یابیم. به واسطه‌ی تعمید واحد، هویت ما جزئی از او می‌شود. هر آنچه او قبلاً بوده و هر چه هست، هر چه بود و هر چه هست، ما نیز هستیم. کاملاً همین است.

۱۷۷. درست مثل این واقعیت که اگر بخواهم یک آمریکایی راستین باشم، باید به هر آنچه بود و آنچه هست، هویت یافته و به این همانی برسم.

۱۷۸. اگر یک آمریکایی راستین هستم، پس من هم در پلیموث راک پیاده شدم. آمین. اگر من یک آمریکایی هستم پس این کار را انجام دادم. بنابراین شما نیز چنین کردید؛ شما به همراه پدران زائر در پلیموث راک پیاده شدید. وقتی آنها در آن مکان یعنی در پلیموث راک پیاده شدند، من هم همراهشان بودم، همین‌طور شما و همه.

۱۷۹. من هم همراه پل رور همین‌طور یکسره کل راه را به تاخت پیمودم تا نیروهای خودی را از خطر آگاه کنم. کاملاً درست است.

۱۸۰. و اینجا در ولی فورج، به همراه عده‌ای سرباز که نیمی از آنها کفش به پا نداشتند، از دلاوار یخ زده عبور کردم. و قبلاً تمام شب را با جورج واشنگتن دعا کردم. و با رویایی که در دلم بود از دلاوار گذشتم. ما آمریکایی هستیم، بله، آقا. مسلماً در ولی فورج چنین کردم.

۱۸۱. و همراه با اولین پدران، مراسم شکرگزاری را به جا آورده و شکر و سپاس‌هایم را تقدیم خدا کردم. شکرگزاری‌هایم را تقدیم خدا کردم. اگر یک آمریکایی راستین هستم، در آنجا و پای میز بخشی از آن واقعه شدم.

۱۸۲. اگر یک آمریکایی راستین هستم، آنجا که در کنار استونال جکسن ایستادم، هویتم به او گره خورد.

۱۸۳. اگر یک آمریکایی راستین هستم، از ضیافت چای بوستون هویت یافته‌ام، بله، آقا، یعنی آنجا که اجازه ندادیم چشم‌هایمان را ببندند. خوب، من یک

آمريكايى راستين هستم و به آن واقعه هويت يافته، بازشناخته مى‌شوم. بله، آقا. خداى من!

۱۸۴. روز ۴ جولای ۱۷۷۶ ناقوس آزادى را به صدا درآوردم. من در آنجا ناقوس آزادى را به صدا درآوردم و استقلالمان را اعلام کردم. براى آنکه يك آمريكايى راستين باشم، ناگزير از اين كار بودم.

۱۸۵. و من با شرم و سرافكنندگى ناشى از انقلاب، وقتى برادر به جنگ عليه برادر برخاست، به اين همانى رسيده و هويت يافتم. همان‌طور كه افتخاراتش را حمل مى‌كنم، بايد ننگ و سرافكنندگى‌اش را نيز به دوش بگشتم. اگر يك آمريكايى راستين هستم، بايد چنين باشم. من به او هويت يافته‌ام. بله، آقا.

۱۸۶. و نسبت به گتيسبورگ حسى از جنس همسان انگارى دارم، يعنى جايى كه لينکلن سخنرانى‌اش را ايراد كرد. بله، آقا.

۱۸۷. من در [تبرد] ويك آيلند و بر سر پيكره‌ى خونين سربازان بودم. و من در ويك آيلند برخاستم.

من به برافراشتن آن پرچم در گوام كمك كردم.

۱۸۸. من يك آمريكايى راستين هستم. آمين. هر چه او هست، من هم هستم و به اين مى‌بالم. به واقع بله. آمريكا هر چه بوده، هر چه هست، من هم به واسطه‌ى آمريكايى بودن، جزئى از هويت آن هستم.

۱۸۹. و وقتى مسيحى هستيد حكايت همين است، بايد با آن هويت يافته و به اين همانى برسيد.

۱۹۰. به اين ترتيب من با موسى موعظه كردم... يا در واقعه با نوح موعظه كردم و به مردم درباره‌ى داورى كه در راه بود هشدار دادم؛ چون يك مسيحى راستين هستم.

۱۹۱. من همراه موسى نزديك بوته‌ى مشتعل بودم. من جلال او را به چشم ديدم. من به واسطه‌ى مسيحى بودن، در بيابان همراه موسى بودم. براى آنكه يك مسيحى باشم بايد به هر آنچه خدا بوده، هويت يافته و شناسايى شوم. من جلال او را رؤيت كردم. صدايش را شنيدم. اكنون سعى نكنيد مرا توجيه كنيد، چون من آنجا بودم. مى‌دانم از چه سخن مى‌گويم. آنچه واقع شد را رؤيت كردم. بله، آقا.

۱۹۲. آنگاه كه روح خدا فرود آمد و آب دريا را شكافت، من در دريائى سرخ بودم؛ و چنين نبود كه [قوم را] از ميان يك مشت ني عبور داده باشد، آنگونه

که امروزه روز سعی دارند القا کنند، بلکه آنها را از میان دریایی به عمق نود فوت عبور داد. من روح خدا را دیدم. من همراه موسی روی آن زمین خشک حرکت کردم تا از دریای سرخ بگذرم.

۱۹۳. من در کوه سینا ایستادم و شاهد غرش تندر و ساطع شدن برق بودم. و در آنجا همراه آنها از من خوردم و از آن صخره نوشیدم. و امشب هم کماکان همان کار را می‌کنم. بین من و آنها که از من خوردند و از صخره نوشیدند این همانی پدید آمده است.

۱۹۴. هویت من جزئی از کاری است که یوشع کرد، آنجا که شیبور را به صدا درآورد و دیوارهای اریحا فرو ریخت.

من همراه دانیال در چاه شیران بودم.

من همراه آن فرزندان عبرانی در تون آتشین بودم.

من همراه ایلیا... در کوه کرمل بودم.

۱۹۵. من کنار یحیی تعمید دهنده مقابل منتقدان ایستادم. فرود آمدن روح خدا را رؤیت کردم. صدای خدا را شنیدم که گفت: «این است پسر حبیب من که از وی خشنودم.» بله، آقا. من خویش را با وی، یکی می‌پندارم. کاملاً درست است.

۱۹۶. و من به اتفاقی که در آرامگاه ایلعازر افتاد، هویت یافتم، یعنی آنجا که [عیسی] ایلعازر را از مردگان برخیزاند. همچنین به آنچه در کنار چاه رخ داد، وقتی گناهان آن زن را بازگو کرد. بله، آقا.

۱۹۷. مسلماً با او در مرگش به این همانی رسیدم. و به نخستین عید قیام، هویت یافتم. و همراه وی از مردگان برخاستم. من در مرگش با او به این همانی رسیدم.

۱۹۸. من همراه آن صد و بیست نفر در آن بالاخانه بودم. من با آنها به این همانی رسیدم. حسی از جنس دینداری مرا دربرگرفته است. خدای من! من با آنچه در آنجا گذشت، این همان شدم. من یکی از آنها هستم. به این همانی رسیدم. من هم همان چیزی را تجربه کردم که آنها کردند. وقتی رخ داد من هم آنجا بودم، امری که سبب می‌شود یک مسیحی راستین باشم. من شاهد آمدن آن باد پر قدرت بودم. من شاهدش بودم. وقتی خانه را تکان داد و لرزاند، قدرت خدا را حس کردم. همراه آنها که به زبان‌ها تکلم کردند، بودم. قرار گرفتن مسح در آن محل را حس کردم. من همراه آنها بودم. وقتی روح القدس به واسطه‌ی آنها شروع به تکلم به زبان‌ها کرد، من یکی از آنها بودم.

۱۹۹. من در کنار پطرس بودم، یعنی جایی که در اعمال ۲ در برابر منتقدان، آن موعظه‌ی فوق‌العاده را ایراد کرد. من با او به نقطه‌ی همسانی رسیدم. بله، آقا.

۲۰۰. در اعمال ۴، آنجا که آنها گردهم می‌آیند، من هم به هنگام لرزیدن بنا در کنارشان بودم. پس از دعا، ساختمانی که در آن بودند به لرزه درآمد. و آنجا من با آنها به این همانی رسیدم.

من همراه پولس در تپه‌ی مریخ موعظه کردم. بله، آقا.

۲۰۱. در جزیره‌ی پطمس همراه یوحنا بودم و باز آمدن مسیح را رؤیت کردم.

در جریان اصلاحات همراه لوتر بودم.

۲۰۲. همراه وسلی هم بودم، یعنی در جریان آتش افروزی‌ها و شورش بزرگی که علیه کلیسای انگلیکان به پا شد. در آنجا همراه وی بودم.

۲۰۳. و امشب هم اینجا هستم، سال ۱۹۶۴ در شهر فیلادلفیای ایالت پنسیلوانیا، و این همان شده‌ام با جماعتی که از همان جنس هستند و در حال پشت سر گذاشتن تجربه‌ای از همان جنس می‌باشند. برای مسیحی بودن باید چنین باشم. آنجا که کلام خدا آشکار می‌گردد، همان جایی است که باید این همان بمانم. من با جماعتی که روح خدا را حس می‌کند، این همان شده‌ام.

۲۰۴. من به این همانی با جماعتی رسیده‌ام که می‌داند او مکشوف شده است، می‌داند که او دیروز، امروز و تا ابد همان است، می‌داند که آن حقیقت ربطی به تعصب و خشک اندیشی ندارد. «این عیساست که دیروز، امروز و تا ابد همان است.» و امشب من با این جماعت به این همانی رسیده‌ام. با وجود اینکه آنها را مشت‌ی مرتد می‌خوانند و به رغم اینکه آنها را، به خاطر کلام خدا، مشت‌ی متعصب می‌خوانند. اما، «از انجیل مسیح عار ندارم، چونکه قوت خداست برای نجات» و من یکی هستم از این سنخ. من در کنار رساله‌های زنده‌ای هستم که درباره‌ی آنها سخن گفتم، یعنی خدای مستور در حجابی انسان شکل، در هیئت مردان و زنان.

۲۰۵. خدایی که دیگر بار قالب *ان مورفه* را اختیار کرد و خویش را مکشوف نمود و به قومش شناسانید. پادشاه بزرگی که جلالش را رها کرد. «بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند. از انظار آنها پنهان خواهم بود. اما شما مرا خواهید دید، زیرا تمام راه را تا انقضا با شما و حتی در شما خواهم بود، و از لوتر به وسلی متبدل خواهم گشت و این روند همین‌طور ادامه خواهد داشت،

یعنی از جلال تا جلال. من کماکان همان خدایی هستم که زنده مانده است و در مسیر بازگرداندن امور به جلال آغازین است.» هلولیا!

۲۰۶. او جمیع پرده‌های فرقه‌گرایانه را شکافت و هر دیوار صوتی را شکست. آن نوع صوت تولید شده‌ای که می‌گوید: «این تعصب است»، به دست او از کار انداخته شد. «چیزی به نام شفای الهی وجود ندارد»، او صاف از آن [دیوار] عبور کرد و آن [صدا] را از کار انداخت. [مثل] صدایی که از آنجا خارج می‌شد و می‌گفت: «این جماعت نادانند» و او یگراست این پرده را شکافت و از آن عبور کرد. بله، آقا او این کار را کرد. «نمی‌توانید این کار را بکنید. شما چیزی جز یک مشت آدم متعصب نیستید»، او آن [حجاب] را شکافت. «چیزی به نام شفای الهی وجود ندارد»، او آن را درنور دیده و از آن عبور کرد، خدای من، زیرا کلامش گفته که چنین خواهد کرد. نمی‌توانید بر کلام خدا غالب شوید.

۲۰۷. و اینک او امشب اینجا ایستاده است، همو که فاتح اعظم است و کلیه پرده‌ها و حجاب‌ها، اعم از متدیستی، باپتیستی، پرزبیتری و هر نوع دیگر از حجاب را شکافته است. او امشب هم همچنان در میان قوم خود، که گرفتار سنت‌ها نشده، ایستاده است. بگذارید مردم هر چه دلشان می‌خواهد، بگویند؛ هر کار دلشان می‌خواهد، بکنند؛ هر جور دلشان می‌خواهد، عمل کنند. خدا از راه می‌رسد و آن دیوار صوتی را می‌شکند.

۲۰۸. و یادتان باشد که می‌گویند وقتی هواپیمایی دیوار صوتی را می‌شکند، شتابش حد و مرز نمی‌شناسد.

۲۰۹. و من به شما می‌گویم وقتی که آن دیوار سنت، مبنی بر این اصل که «اعمال عیسی به گذشته بازمی‌گردد و نه حال» را درهم می‌شکنید، درمی‌یابید که او دیروز، امروز و تا ابد همان است. برای آنچه خدا همین جا و در این مجمع قادر به انجامش است، حد و مرزی وجود نخواهد داشت تا به این ترتیب به جهانیان آنچه که بدان نیازمندند را نشان دهد یعنی نه یک نمایشگاه جهانی بلکه یک بیداری جهانی از جنس پُر شدن و تعمید یافتن در محضر خدای زنده، خدایی که در قالب *این مورفه* حجابی از جنس جسم بشر اختیار می‌کند. هلولیا! این چیزی است که به آن ایمان دارم.

۲۱۰. هر دیوار، هر پرده و هر حجابی به دست او شکافته شده است! هیچ چیز نمی‌تواند حضورش را پنهان کند. وقتی خلاق در دل خود احساس گرسنگی کنند، یعنی اینکه پرده‌ای آماده شکافته شدن است. می‌توانید روی آن حساب کنید. او هر پرده‌ای را به واسطه‌ی روح‌القدس عظیم خود شکافت!

۲۱۱. و این فاتح اعظم پر قدرت امشب همین جا ایستاده است، او که دیروز، امروز و تا ابد همان است و بیماران را شفا و ایمانداران را تعمید می‌دهد، کاری که همواره کرده است. او فاتح اعظم قدیر است. شیاطین محکوم شده پا به فرار گذاشته‌اند. بله، آقا. کار همیشگی آنها این است که از هر جایی که او حضور می‌یابد، پا به فرار می‌گذارند.

۲۱۲. در پایان باید این نکته را بگویم که... سال‌ها پیش داستانی خواندم که درباره‌ی یک ویولنیست بود. او یک ویولن قدیمی داشت که قرار بود به فروش گذاشته شود. این داستان را بارها شنیده‌اید. می‌خواستند این ویولن را با هدف خاصی بفروشند. و مسئول حراج گفت: «چه کسی حاضر است فلان و بهمان قدر بپردازد؟» به گمانم یک پیشنهاد پنجاه سنتی یا چیزی در این حدود دریافت کرد. [شمارش را آغاز کرد و گفت]: «پنجاه سنت، یک؛ پنجاه سنت، دو؛...»

۲۱۳. یک نفر فوراً از انتهای سالن بلند شد و گفت: «بیک دقیقه صبر کنید» و جلو آمد و ساز را برداشت. چنین فکر کنیم که او این آهنگ را با آن اجرا کرد: چشمه‌ای است که زان خون لبریز است،

زان خون جاری شده از رگ‌های عمانوئیل؛

همانجاست که گنه‌کاران در سیلاب غوطه‌خوران،

زان همه لکه‌ی جرم و گناه فارغ می‌گردند.

۲۱۴. وقتی ساز را گذاشت، یک چشم خشک هم آنجا نبود. سپس گفت: «چه کسی پیشنهاد می‌دهد؟»

۲۱۵. یک نفر گفت: «پنج هزار تا. ده هزار تا.» بها و ارزش آن بسیار بالا بود. چرا؟ آن استاد پیر ویولن، کیفیت واقعی ویولن را آشکار کرده بود.

۲۱۶. برادر، خواهر اینک اجازه دهید استاد اعظم و خداوند این کلام که آن را به رشته‌ی تحریر درآورده است، همان روح‌القدس عظیم به واسطه‌ی مهر و محبت خویش، آرشه را به حرکت درآورده و نواختن آغاز کند و آن آهنگ را در دلتان جاری کرده، بنشانند.

چشمه‌ای است که زان خون لبریز است،

زان خون جاری شده از رگ‌های عمانوئیل.

۲۱۷. و آنگاه ارزش واقعی آن بر شما معلوم خواهد شد و خدای مکشوف گشته را در مقابل دیدگان خود، رؤیت خواهید نمود. همو که دیروز، امروز و تا ابد همان است و در روز پنتیکاست بر جماعت نازل شد، یعنی آنگاه که یکر است

اقدام به *kenos* [KEVOW] یعنی «خالی کردن» خویش در درون آنها نمود. درست است.

۲۱۸. می‌گویید: «برادر برانهام، من تلاش کردم. سعی کردم. من این، آن و آن یکی کار را کردم.»

۲۱۹. یک روز جلسه‌ای در شهر کارلسباد ایالت نیومکزیکو برگزار کرده بودم. و بعد رفتیم و به آن لانه‌ی عظیم خفاش‌ها که در آن منطقه واقع شده، سر زدیم. ظاهرش به نوعی ترسناک و وهم انگیز بود. ما به پایین آن محل رسیدیم. وقتی به آن پایین رسیدیم، آقایی که همراه ما بود، چراغ‌ها را خاموش کرد. و خدای من، می‌توانید تصور کنید که چقدر تاریک شد. آن... به حدی تاریک شد که انگار می‌شد آن [تاریکی] را لمس کرد.

۲۲۰. و این جریان درست شبیه همان روندی است که در حال غالب شدن بر جوّ زمانه است، وقتی شاهد آنیم که کلیسا از شناسایی کلام خدا درمی‌ماند؛ وقتی شاهدیم که دختران ما، دختران صهیون اینگونه رفتار می‌کنند، وقتی می‌بینیم که برادرانمان اهل سیگار و دود و مشروب خوردن و تعریف کردن جک‌های کثیف‌اند و در عین حال می‌کوشند تا پای اعتراف زبانی‌شان به مسیح بمانند. [اینها نشان می‌دهد که چقدر] تاریک شده است. بد جور هم تاریک شده است.

۲۲۱. ما نشانه‌های بازگشت او را به چشم می‌بینیم... همواره تاریکترین زمان، درست هنگام پیش از دمیدن روشنایی روز است. و آنگاه ستاره‌ی صبح ظاهر می‌گردد تا به استقبال روز برود و خبر خوش آمدنش را منتشر و برآمدنش را به رخ بکشد. دقت کنید.

۲۲۲. همانجا وقتی چراغ‌ها را خاموش کردند، دختر کوچکی با حداکثر و بالاترین توان تارهای صوتی‌اش جیغ کشید. کنار راهنمای گروه، پسری ایستاده بود که دیده بود به چه سان چراغ‌ها توسط وی خاموش شد. و این خواهر کوچک نزدیک بود از ترس سگته کند. همین‌طور جیغ می‌کشید و بالا و پایین می‌پرید. «بعدش قرار است چه شود؟ چه خبر است؟ موضوع چیست؟»

۲۲۳. می‌دانید وقتی پسرک فریاد زد، چه گفت؟ گفت: «نترس خواهر کوچک. آقایی اینجاست که می‌تواند چراغ‌ها را روشن کند.»

۲۲۴. گوش کن خواهر کوچک، شاید چنین می‌پنداری که ما قلیل و در اقلیت هستیم. اما، نه‌راس. کسی اینجاست که می‌تواند چراغ‌های حق را روشن کند. آن، روح‌القدس است. ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین" - گروه تألیف]

۲۲۵. ببیاید برای لحظاتی سرهای خود را خم کنیم. بابت اینکه شما را نگه داشتیم، عذر می‌خواهم.

۲۲۶. ای خدای بزرگ آسمان که خوبستن را مکشوف می‌سازی، می‌نمایی و می‌شناسانی، ای پادشاه جلال، امشب این مثال‌ها را بگیر و عنایت فرما که مردم آنها را بپذیرند. و باشد که به رؤیت آن یگانه‌ی مکشوف گشته، توانا شویم، همان که فرود آمد و حجاب هیکل را پاره کرد، و سپس از اندرون آن حجاب خارج شد تا در روز پنطیکاست دیگر بار فرود آمده و وارد حجاب‌هایی از جنس انسان گردد؛ همو که همواره همان بوده و از جلال تا جلال متبدل می‌شود.

۲۲۷. و اینک در روندی که به رسم طبیعت و شیوه‌ی عمل آن شبیه است، به همان شکلی که بذر آغازین بوده، بازگشته‌ایم یعنی یگراست از یک دوره‌ی کلیسایی به دوره‌ای دیگر رسیده‌ایم. و در این واپسین عصر و دوران کلیسایی در این نقطه قرار گرفته‌ایم، یعنی به اصل بازگشته‌ایم، به همان امر الهی راستین که در عصر پنطیکاست نازل شد، تا به این ترتیب هر نگاشته‌ای جامه‌ی عمل بپوشد، نگاشته‌هایی چون «روشنایی شامگاهان» و «کارهایی که من می‌کنم، شما نیز خواهید کرد.» و موارد بسیاری که در کلامت و عده دادی.

۲۲۸. پدر، اگر اینجا کسی هست که هنوز این حجاب را نشکافته یا اگر کسی هست که ادای آنها که پا به آن سوی حجاب گذاشته‌اند را درآورده، از فیض خویش بر وی ارزانی فرما، پدر. باشد که به رؤیت آن فاتح اعظم که اینجا ایستاده و پر از فیض و قدرت و آماده‌ی بخشیدن است، توانا گردند. ای پدر، عطا فرما.

۲۲۹. و همان‌طور که سرهایمان را خم می‌کنیم پرسش این است که آیا چنین فردی در اینجا حضور دارد؟ چند نفر خواهند گفت: «برادر برانهام، دستم را بلند می‌کنم. برایم دعا کنید؟» فقط سرهایتان را به حالت خم شده نگه دارید و دست خود را بلند کنید و [بگویید]: «می‌خواهم همه‌ی پرده‌ها را بشکافم تا به راستی قادر به رؤیت فاتح اعظم باشم.» خدا به شما برکت دهد. خدای من، آن دست‌ها! آنها که بالا و در بالکن هستند، سمت راستی‌ها؟ خدا به شما برکت دهد. گروه انتهای بالکن؟ بلند کنید... خدا به شما برکت دهد. صداقت کامل داشته باشید. سمت چپی‌ها؟ دست‌های خود را بلند کنید و بگویید: «برادر برانهام گر چه شاید سال‌ها مسیحی بوده‌ام، لیکن، به واقع پا به اندرون و آن سوی حجاب نگذاشته‌ام. واقعیت این است که هرگز موفق به این کار نشدم. آن امر الهی که در آن

روزگار نصیب آنها شده بود را به چنگ نیاورده‌ام.» امروز ما... «من یک گیاه گلخانه‌ای هستم.»

۲۳۰. گلی که در یک گلخانه پرورش یافته را در نظر بگیرید، باید مثل یک کودک خردسال به او برسید، دائم مراقبش باشید، رویش به نرمی اسپری کنید، آبیاری‌اش کنید. اما آن گیاه اصیل که آن بیرون و در بیابان می‌روید، یعنی گلی از همان‌گونه که درست شکل آن است؛ ذره‌ای آب دریافت نمی‌کند، اما به مشکل نمی‌خورد و هیچ جانوری سراغش نمی‌رود. مقاوم و جان سخت است. واقعی و اصیل است.

۲۳۱. آیا می‌توانید مسیحیت امروزی را با آنچه که در گذشته بوده، مقایسه کنید؟ آیا می‌توانید میان این جماعت، یعنی کسانی که در سراسر دنیا پراکنده‌اند و امروزه آنها را مسیحی می‌خوانیم با آنها که پس از پنطیکاست شکل گرفتند، شباهتی پیدا کنید؟ اینها که ناز پرورده شده‌اند و از این کلیسا به آن کلیسا می‌روند و همین که چیزی بگویند که به مذاقشان خوش نیاید، پا می‌شوند و بیرون می‌روند. آیا می‌توانید چنین مقایسه‌ای را تصور کنید؟ نه. جریان چیست؟ این یک کپی است.

۲۳۲. میکال آثر مجسمه‌ی موسی را ساخت، اما شما می‌توانید کُپی همان را به بهایی بسیار نازل تهیه کنید. اما اصل را چه؟

۲۳۳. هنرمندی که نقاشی شام خداوند را کشید... حدس می‌زنم قیمت اثر اصلی به میلیون‌ها دلار می‌رسد، یعنی اگر اصلاً بتوانید آن را بخرید. چون حتی نمی‌دانم محل نگهداری‌اش کجاست. اما با حدود نود سنت می‌توانید کُپی ارزان قیمت آن را تهیه کنید. می‌توانید.

۲۳۴. و امروزه روز حکایت همان است. یک مسیحی ارزان، یک نسخه کُپی، یکی که فقط اهل پیوستن به کلیساست را می‌توانید با یک نخ سیگار و کمی مشروب بخرید. یا یک خانم مو کوتاه کرده با لب‌های بزک کرده را می‌توانید با هر چیزی که مربوط به دنیای مُد می‌شود، بخرید. اما به آن جنس اصل، نمی‌توانید دست بزنید.

۲۳۵. او را در نمای کامل می‌بینم، او که دیروز، امروز و تا ابد همان است.

۲۳۶. مسیحیان، آیا دلتان نمی‌خواهد یک مسیحی راستین باشید؟ اگر هنوز دست خود را بلند نکرده‌اید، آیا اکنون این کار را خواهید کرد؟ خوب، می‌خواهم دعا کنم. خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. این خیلی خوب است. به اینجا نگاه کنید.

۲۳۷. پدر آسمانى، «کلامت بی‌ثمر نزد تو برنمی‌گردد.» تو این وعده را دادی. مسئولیت من این است که قولت را بازگو کنم. من به تکرار گفته‌های تو بسنده می‌کنم. تو گفتی: «هر کس که کلام مرا شنیده و به فرستنده‌ی من ایمان آورد، از زندگی جاوید برخوردار می‌شود.» این وعده‌ی توست.

۲۳۸. ای خداوند می‌دانیم که امروزه افراد ظاهر سازی پیدا شده‌اند. آنها مدعی ایمان هستند، هر چند بویی از آن نبرده‌اند. آنها خود نمایی می‌کنند. ولی خداوند افراد اصیل و صادق هم پیدا می‌شوند.

۲۳۹. پروردگارا، دعای من امشب این است که عنایت کرده هر عزیزی، چه آقا چه خانم، پسر یا دختر، از هر ملت، با هر رنگ، از هر کلیسا که باشد، را پر سازی. باشد که تکاتک آنها شاهد تجلی راستین عیسی که امروز هم همان است، در میان ما باشند. او با همان کیفیت پنطیکاست در جایگاه روح‌القدس، خویشتن را برای آن عصر مکشوف ساخت. باشد که با عنایت تو، از بصیرت لازم برای دیدن تمام سخنان تو و تحقق نبوت‌ها برخوردار شوند.

۲۴۰. امروزه آن به اصطلاح کلیسای جهانی یا به قولی شورای جهانی کلیساها را با کلیسای موعود پنطیکاست می‌سنجیم و مقایسه می‌کنیم. پیداست که آنها قابل قیاس نیستند. نمی‌خواهیم لباس آلوده‌ی خود را در آن فضا شستشو دهیم.

۲۴۱. خداوند خدا، کافی است به آن سرچشمه‌ی الهی برگردیم تا آرایش‌زادی شویم. به برکت این تجربه، هماهنگی کلام برای ما دریافتنی خواهد شد. آنگاه می‌توانیم میراث خود را طلب کنیم. خداوند، این را عنایت فرما، این عزیزان را به تو دستان تو می‌سپارم. ای پدر بر حسب نیاز تکاتک ما عنایت فرما. در نام عیسی طلبیدیم. آمین.

۲۴۲. خدا به شما برکت دهد. از اینکه چنین ایستاده مدت زیادی منتظر ماندید، از شما بسیار سپاسگزارم. از اینکه تا ساعت ده و ده دقیقه زمان شما را گرفتم، پوزش می‌خواهم. خدا با شما باشد، تا دیدار دوباره در جلسه‌ی بامدادی فردا. من هدایت جلسه را به آن عزیز، اگر اشتباه نکنم، به مجری جلسه می‌سپارم. ❀

خدایِ قدیرِ مکشوف در انظار ما FRS64-0629
(The Mighty God Unveiled Before Us)

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در عصر دوشنبه ۲۹ ژوئن ۱۹۶۴ برای مجمع بین‌المللی مشارکت بازرگانان انجیل تام در هتل بلویو- استارت فورد در شهر فیلادلفیا ایالت پنسیلوانیا آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و بی کم و کاست در زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2015 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. BOX 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org